



تفسیر قرآن

(سوره حمد)

ویژه استادان

تفسیر قرآن (سوره حمد)

تدوین: هیئت محققین پژوهشکده قرآن و عترت

ناشر: کیمیا اثر

نوبت چاپ: اول - پاییز ۸۹

شمارگان: ۷۰۰۰ جلد

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شمسه خوش نگار

شابک: ۵ - ۱۲ - ۵۵۷۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-5575-12-5

قیمت: ۸۳۰ تومان

آدرس / تهران، صندوق پستی ۱۵۸۱۵/۱۶۳۵

به سفارش معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی

(پژوهشکده قرآن و عترت)

فهرست مطالب

اسامی سوره

با توجه به محتوای کلی سوره، نام‌های گوناگونی برای آن ذکر شده که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- فاتحة الكتاب، فاتحة القرآن: چون قرآن با این سوره شروع می‌شود و این سوره سرآغاز کتاب الهی است فاتحة الكتاب یا فاتحة القرآن است.

از روایات مختلفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، بخوبی استفاده می‌شود که این سوره در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به همین نام شناخته می‌شده است.^۱

آیت الله مظاهری می‌فرماید: از اینکه به این سوره فاتحة الكتاب می‌گویند معلوم می‌شود که این قرآن جمع شده در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است به امر خدا. به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این سوره حمد را گذاشتند اول قرآن. لذا به آن گفتند فاتحة الكتاب یعنی اول قرآن سوره حمد است.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸.

۲. www.almazaheri.ir/farsi

۲- حمد: چون سپاس و ستایش خدا در این سوره آمده است. و این سوره مشتمل بر حمد است.

۳- امّ الكتاب یا امّ القرآن: چون این سوره مقدم بر سایر سور قرآنی است و از سویی مشتمل بر ثنای الهی، امر و نهی و وعد و وعید است.^۱ امّ الكتاب است. آیت الله مظاهری می‌فرماید: سوره حمد بالاترین سوره‌هاست لذا اسمش امّ الكتاب است یعنی پایه قرآن، اساس قرآن یعنی هر چه در قرآن هست در این سوره حمد هست این معنای امّ الكتاب است، مادر کتاب یعنی پایه، یعنی اساس یعنی به طور فشرده آنچه در قرآن است در اینجا هست.^۲ آیت الله جوادی آملی نیز می‌فرماید: نامگذاری سوره حمد به این دو نام که در روایات فریقین آمده است، از این روست که مشتمل بر عصارة معارف قرآن کریم است.^۳

۴- السَّبْعُ المِائَتی: چون بدون هیچ اختلافی شماره‌ی آیات آن را هفت دانسته‌اند و در هر نماز واجب یا مستحب دو بار خوانده می‌شود. و یا اینکه هفت تا آیه است که دو مرتبه نازل شده است.^۴

سوره حمد نام‌های زیادی دارد برخی دیگر از نام‌های این سوره عبارتند از: وافیه، کافیه، اساس، شفاء، صلاة، شافیه و کنز (گنج عرشی).^۵ جلال الدین سیوطی در اتقان می‌گوید: من خود

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷.

۲. www.almazaheri.ir/farsi

۳. تسنیع ج ۱، ص ۲۶۰.

۴. www.almazaheri.ir/farsi

۵. کشف، ج ۱، ص ۱ و نیز البیان، ص ۴۴۶.

بیست و چند نام برای این سوره یافته‌ام که اینها خود بر شرف سوره‌ی حمد دلالت دارد.^۱ استاد شهید مصطفی خمینی القاب این سوره را به دو دسته معروف (فاتحه، حمد، ام‌الکتاب، السبع المثانی، السبع و المثانی، الوافیة، الکافیة، اساس، و ام‌القرآن) و غیر معروف (شفاء، شکر، دعا، تعلیم المسئله و صلاة) تقسیم می‌کند.^۲

تعداد آیات

سوره مبارکه‌ی حمد، به اتفاق علماء هفت آیه دارد و براساس روایات خاصه آیه‌ی کریمه‌ی: بسم الله الرحمن الرحیم، اولین آیه‌ی آن است. گویاترین شاهد بر تعداد آیات سوره‌ی حمد، آیه‌ی کریمه‌ی: و لقد اتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم (حجر ۸۷) است که به شهادت روایات معصومین علیهم‌السلام مراد از آن فاتحه‌الکتاب است.^۳

از امیرالمومنین علی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: کلمه‌ی «بسم الله الرحمن الرحیم» جزو سوره‌ی «فاتحه‌الکتاب» است و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همیشه آن را می‌خواند و آیه‌ی اول سوره محسوبش می‌فرمود و فاتحه‌الکتاب را «سبع مثانی» می‌نامید.^۴

همچنین اهل سنت و جماعت نیز نظیر این روایات را دارند، چنانکه نقل کرده‌اند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: چون سوره‌ی حمد را

۱. الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲. تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۳.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۱.

۴. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام به نقل از المیزان، ج ۱.

می‌خوانید «بسم الله الرحمن الرحيم» را هم یکی از آیاتش بدانید و آن را بخوانید. چون سوره‌ی حمد «ام القرآن و سبع المثانی است» و بسم الله الرحمن الرحيم یکی از آیات این سوره است.^۱

مکان نزول

درباره مکان نزول این سوره سه قول مطرح است. اغلب مفسران آن را مکی دانسته‌اند، برخی نیز آن را جزء سوره‌هایی محسوب کرده‌اند که در مدینه نازل شده است و عده‌ای نیز می‌گویند که این سوره یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است.^۲ مؤلف تفسیر «البیان» قول نخست را صحیح دانسته و دلیل آن را چنین توضیح داده است که: فاتحة الكتاب همان «سبع مثانی» است که در سوره‌ی حجر آمده است؛ و لقد اتيناك سبعا من المثانی و القرآن العظيم (حجر ۸۷) و به یقین به تو سبع مثانی و قرآن بزرگ را عنایت کردیم. بنابر مدلول آیه، سبع مثانی پیش از این آیه نازل شده و از طرفی می‌دانیم که «سوره حجر» مکی است. بنابر این لازم می‌آید که سوره‌ی حمد در مکه نازل شده باشد، دلیل دوم این است که نماز در مکه تشریع شده و در اسلام نمازی یاد نشده که بدون فاتحه الكتاب خوانده شده باشد و از فریقین روایتی است از رسول اکرم ﷺ که فرموده است: لا صلاة فاتحة الكتاب.^۳

۱. برآگاهی بیشتر از روایات اهل سنت در این خصوص ر.ک: تفسیر کشاف زمخشری، ج ۱ ص ۱، و البیان خویی، از صص ۴۶۷ - ۴۷۸.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷.

۳. البیان، ص ۴۴۴.

مفسّرانی که این سوره را هم نازل شده در مکه و هم نازل شده در مدینه می‌دانند، گفته‌اند که یکی از نام‌های این سوره سبع مثانی است؛ یعنی هفت آیه‌ای که دو بار نازل شده، بنابراین، این سوره یک بار در مدینه و یک بار در مکه بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل گردیده است. دیگر اینکه نظر به عظمت این سوره خداوند متعال آن را دو بار نازل فرموده است.^۱

محتوای سوره

۱- این سوره که با تعظیم نام خدای رحمان و رحیم آغاز می‌شود و با ستایش و بر شماری از صفات جمال و جلال خدای سبحان و حصر عبادت و استعانت در او تداوم می‌یابد و با مسئلت هدایت از ساحت کبریایی‌اش پایان می‌گیرد، با همه ایجاز و اختصاری که دارد، مشتمل بر عصاره‌ی معارف گسترده‌ی قرآن کریم است، زیرا خطوط کلی و اصول سه گانه معارف دینی: مبدأ شناسی، معاد شناسی و رسالت شناسی است که مایه هدایت سالکان به صلاح دنیا و آخرت است و سوره حمد با موجزترین الفاظ و روشن‌ترین معانی، آن اصول سه گانه را بیان کرده، راه سلوک آدمی به سوی پروردگارش را نشان می‌دهد.^۲

۲- محورهای اصلی معارف، سوره‌ی حمد در برخی روایات «تحمید»، «اخلاص» و «دعا» معرفی شده است که به ترتیب اشاره به سه بخش این سوره دارد: السوره الّتی أولّها تحمید و

۱. البیان، ص ۴۴۵

۲. تسنیم، ج ۱، ص ۲۵۸

أوسطها إخلاص و آخرها دعاء^۱

۳- مرحوم شیخ بهایی (رحمه الله) مراتب چهارگانه حمد را بدین شرح از این سوره استفاده کرده است:

الف) حمد محبانه و عاشقانه؛ که حمد ذات و ناظر به شایستگی ذات حق، برای تحمید است. زیرا در چنین حمدی، تعبیر «الحمد لله» کافی است.

ب) حمد شاکرانه؛ در این مرتبه، حامد، خدای سبحان را، در برابر ربوبیت مطلق و احسانش حمد و شکر می کند و تعبیر «رب العالمین» ناظر به آن است.

ج) حمد تاجرانه؛ که تحمیدی از سر رجاء، طمع و شوق ثواب است که «الرحمن الرحیم» بدان اشارت دارد.

د) حمد بردگانه؛ که حمد خدا بر اثر خوف از عذاب اوست و با آیهی کریمه‌ی «مالک يوم الدين» ادا می شود.^۲
این مطالب شیخ مستفاد از احادیثی است که بازگو کننده مراتب حمد است.^۳

۴- بر این اساس حدیث قدسی، سوره‌ی مبارکه‌ی حمد، که در مقام تعلیم، ادب تحمید و شیوه اظهار بندگی است، بین خدای سبحان و عبد سالک تقسیم شده است؛ بخش اول آن که پنج آیه دارد و مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خشوع و خضوع در برابر اوست، از آن خداست و بخش پایانی سوره که دو آیه دارد و

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹

۲. مفتاح الفلاح، ص ۷۶۲، با تصرف

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۳۶ ونهج البلاغه، حکمت ۲۳۷

مشمول بر دعا و طلب است، سهم سالک است.^۱

۵- عصاره سوره‌ی حمد، سپاسگزاری نسبت به نعمت‌های دریافت شده در زمان گذشته و مدد جویی و کمک خواهی نسبت به رحمت‌های آینده در زمان حال و آتی است؛ چنانکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام در برخی خطابه‌های خویش «حمد» و «استعانت» را، قرین نموده است.^۲

۶- مرحوم صدر المتألهین می‌گوید: سوره‌ی مبارکه حمد با مقدمه‌ای که در نماز بدان افزوده شود بر روی هم هشت بخش را تشکیل می‌دهد که با درهای هشتگانه بهشت مرتبط است و نمازگزاری که سوره‌ی حمد را، با آداب ویژه‌ی آن، در نماز قرائت کند، از همه‌ی درهای هشتگانه بهشت بدان راه یافته است. درهای مزبور عبارت است از:

یکم: درِ «معرفت» که نمازگزار با گفتن «وَجْهت وجهی للذی فطر السواوات و الارض» «انعام ۷۹» از آن وارد بهشت می‌شود.
دوم: درِ «ذکر» با تلاوت آیه «بسم الله الرحمن الرحیم».
سوم: درِ «شکر» با آیه کریمه‌ی «الحمد لله الرحمن الرحیم».

چهارم: درِ «رجاء» با قرائت آیه‌ی «الرحمن الرحیم».
پنجم: درِ «خوف» با ذکر آیه‌ی «مالک يوم الدين».
ششم: درِ «اخلاص» با گفتن «إياک نعبد و ایاک نستعین».
هفتم: درِ «دعاء و تضرع» با تلاوت آیه‌ی «اهدنا الصراط

۱. نورالثقین، ج ۱، ص ۴

۲. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۹۹، خطبه ۲، و خطبه ۱۱۴

المستقیم».

هشتم: در «اقتدا به ارواح پاک» با تلاوت قرائت آیهی «صراط الذین أنعمت علیهم...».

۷- هفت آیه‌ای که در این سوره وجود دارد، هر کدام اشاره به مطالب مهم است. «بسم الله» سر آغازی برای هر کار، استمداد از ذات پاک خدا را، به هنگام شروع، در هر کار به ما می‌آموزد. «الحمد لله رب العالمین» درسی است از بازگشت همه‌ی نعمت‌ها و تربیت همه‌ی موجودات به الله، و توجه به این حقیقت که همه‌ی این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می‌گیرد. «الرحمن الرحیم» این نکته را بازگو می‌کند که اساس خلقت و تربیت و حاکمیت او بر پایه‌ی رحمت و رحمانیت است، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می‌دهد. «مالک يوم الدين» توجهی است به معاد و سرای پاداش اعمال و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم است: ایاک نعبد و ایاک نستعین «توحید در عبادت و توحید در نقطه‌ی اتکاء انسان‌ها را بیان می‌کند». اهدنا الصراط المستقیم «بیانگر نیاز و عشق بندگان به مسأله هدایت و نیز توجهی است به این حقیقت که هدایت‌ها همه از سوی اوست، سرانجام آخرین آیه‌ی این سوره ترسیم واضح و روشنی است از صراط المستقیم، راه کسانی است که مشمول نعمت‌های او شده‌اند که از راه مغضوبین و گمراهان جدا است و از یک نظر، این سوره به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می‌گوید و بخشی از نیازهای بنده.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، صص ۶-۷.

استعاذه

قبل از بسم الله الرحمن الرحيم شایسته است از شیطان استعاذه شود، چرا که در آیه ۹۸ سوره نحل آمده: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و یا «نستعِذ من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قرائت می‌شود که در آن استعاذه به معنی استجاره (پناه گرفتن) و شیطان به معنی متمرّد و یا دور از درگاه خداوند و رجیم از رجم به معنی انداختن و به معنی طرد شده می‌باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

آیه اول سوره حمد، «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌باشد. شروع قرآن با بسمله (یعنی بسم الله) و نیز شروع هر سوره، از آن جمله، سوره‌ی حمد می‌تواند، دال بر آن باشد که شروع هر کاری، با اسم خدا باشد. پیامبر اسلام (ص) فرمود: هر کار مهمی که در آن نام خدا برده نشود، آن کار ناقص است. «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ إِسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرُ» و لذا می‌بینیم در آغاز هر کاری بسم الله گفته می‌شود و در آغاز هر سوره‌ای بسم الله الرحمن الرحيم ذکر شده است.

سؤال: چرا بسم الله الرحمن الرحيم در سوره حمد یک آیه حساب شده است، ولی در سوره‌های دیگر آیه حساب نشده است؟ آیا این دلیل بر این است که بسم الله سوره‌های دیگر جزء سوره نیست؟!

آیت الله مظاهری می‌فرماید: اینکه در قرآن‌ها آیه اول را بعد از بسم الله قرار می‌دهند، این یکی از اشتباهاتی که کرده‌اند همین

است که البته عرب‌ها کرده‌اند حالا برای ما هم آمده. این در غیر سوره حمد بسم الله جزء نمی‌دانند این را سنی‌ها این‌جورند بسم الله را جزء نمی‌دانند لذا خدا قسمتتون کند بروید مکه، بروید مدینه آنجا می‌بینید که بسم الله الرحمن الرحیم را این عرب نمی‌خواند و یک دفعه معاویه این غلط را کرد آنهایی که پشت سرش بودند خوب! در حالی که آنها هم بد بودند پشت سر معاویه نماز می‌خواندند آدم‌های بد بودند، اما این‌ها به اندازه‌ای بر ایشان سنگین شد، به معاویه گفتند معاویه یادت رفت یا دزدیدی و بالاخره هُش کردند معاویه را که بسم الله را نگفت اما حالا با کمال شهادت در خانه خدا بسم الله نمی‌گویند و از الحمد لله را شروع می‌کنند الحمد لله رب العالمین اگر هم بگویند آهسته می‌گویند. این هم دیگر این است که شیطان نمی‌گذارد بلند بگویند و دیگر ما بقی قرآن را هم که بسم الله اصلاً نمی‌گویند مثلاً قل هو الله احد را می‌خواهد بخواند. بدون بسم الله می‌خواند و مصیبت خیلی داریم دیگر. لذا این بسم الله الرحمن الرحیم ۱۱۳ تا آیه از آیات قرآن است و هر سوره‌ای یک بسم الله دارد آیه اول. من جمله سوره حمد بسم الله دارد.^۱

شیعه قایل به این می‌باشد که بسم الله در هر سوره و جزء قرآن است. جماعتی از اهل سنت قایل به این هستند که بسم الله فقط در سوره حمد آیه‌ای مستقل و جزء قرآن است، ولی در دیگر موارد جهت مبارکی و جدایی بین سوره‌ها آمده است. یعنی آنرا جزء سوره حساب نمی‌کنند. اما دلیل‌هایی که بر «جزیی از قرآن

۱. www.almazaheri.ir/farsi

بودن بسم الله» وجود دارد در اینجا بدان اشاره می‌شود:

۱- احادیثی که از طریق اهل بیت و شیعه وارد شده دلالت

بر آن دارد که بسم الله در تمام سوره‌ها جزء قرآن است.

۲- روایتی که از طریق اهل سنت وارد شده.

۳- سیره مسلمین از زمان رسول خدا ﷺ تا به امروز این

بوده که بسم الله را در اول هر سوره قرائت کنند.

۴- نسخه‌های شخصی قرآن صحابه و تابعین، چه قبل از

عثمان و چه بعد از آن شامل بسمله بوده و اگر بسمه الله جزء

قرآن نبود، می‌بایست صحابه و تابعین، کتابت آنرا در قرآن، منع

می‌کردند.

حضرت امام خمینی (ره) نه تنها قائل به جزء سوره بودن

بسم الله است که می‌فرمایند: بدان که اهل معرفت بسم الله هر

سوره را متعلق به خود آن سوره دانند. و از این جهت در نظری

بسم الله هر سوره را معنایی غیر از سوره دیگر است؛ بلکه بسم الله

هر قائلی در هر قول و فعلی با بسم الله دیگرش فرق دارد. و بیان

این مطلب به وجه اجمال آن است که به تحقیق پیوسته که

تمام‌دار تحقق، از غایة القصوای عقول مهیمه قادسه تا منتهی

النهایة صف نعال عالم هیولی و طبیعت، ظهور حضرت اسم الله

اعظم است و مظهر تجلی مشیت مطلقه است که ام اسمای فعلیه

است؛ چنانچه گفته‌اند: **ظَهَرَ الْوُجُودُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**.^۱

۱. «هستی با بسم الله الرحمن الرحیم پدیدار گشت» این وجه را در معنای

«بسمله» محیی‌الدین عربی در کتاب الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۱۳۳ آورده

است.

پس، اگر کثرت مظهر و تعینات را ملاحظه کنیم، هر اسمی عبارت از ظهور آن فعل یا قولی است که در تِلْو آن واقع شود. و سالک الی الله اَوَّل قدم سیرش آن است که به قلب خود بفهماند که باسم الله همه تعینات ظاهر است؛ بلکه همه، خود اسم الله هستند و در این مشاهده اسما مختلف شوند وسعه و ضیق و احاطه و لاحتاطه هر اسمی تابع مظهر است و تبع مرآتی است که در آن ظهور کرده. و اسم الله گرچه به حسب اصل تحقق مقدّم بر مظاهر است و مقوّم و قیوّم آنهاست، ولی به حسب تعین متأخر از آنهاست، چنانچه در محل خود مقرر است. و چون سالک اسقاط اضافات و رفض تعینات نمود و به سرّ توحید فعلی رسید، تمام سور و اقوال و افعال را یک بسم الله است و معنی همه یکی است.^۱

نکته‌ی دیگری که در رابطه با بسم الله وجود دارد، این است که حساب دقیق و محاسبه متقن ریاضی در آن است که می‌توان، آنرا نوعی اعجاز به حساب آورد، این نوع اعجاز را اولین بار «پرفسور رشاد خلیفه» به دست آورده و آن رابطه بسم الله و حروف تهجی با عدد نوزده در قرآن است. بحث ما مربوط به بسم الله الرحمن الرحیم است که متشکل از نوزده حرف است و تمام کلمات در بسم الله نیز متشکل از مضربی از نوزده می‌باشند.

اسم ۵۷ مرتبه 3×19 رحمن ۵۷ مرتبه $3 \times$

۱۹

الله ۲۶۹۸ مرتبه 142×19 رحیم ۱۴۰ مرتبه ۶

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۳-۴.

۱۹ ×

تذکر: رحیم در یک مورد صفت پیامبر آورده شده است.

واژگان شناسی

«الله» برترین نام خدایی است که دارای همه کمالات وجودی است و «الرحمن» و «الرحیم» از صفات اوست که نشانه رحمت آن هستی بی‌پایان است؛ با این فرق که رحمان بر «کثرت» رحمت دلالت می‌کند و رحیم بر «ثبات و دوام» آن.

پس رحمان، خدایی است که رحمت فراگیرش همه چیز و همه کس را شامل می‌شود (مؤمن، کافر، دنیا و آخرت) و چنین رحمتی در برابر غضب نیست، بلکه غضب نیز از مصادیق آن است و اما رحیم، خدایی است که رحمتی ویژه برای مؤمنان دارد و این رحمت در برابر غضب اوست. خدای سبحان، قرآن و نیز سوره را با نام خود می‌گشاید و بدین گونه، ادب شروع کار با نام خدا را به انسان‌ها می‌آموزد.^۱

ب: لفظ «باء» حرف جر است و کلمه اسم مجرور به آن می‌باشد، از این رو این حرف، مفید معنای تام نیست، مگر با عنایت به متعلق آن. این حرف در تفاسیر به معنای ابتداء و استعانت آمده است.

شهید مطهری می‌فرماید: آیه مورد بحث روی هم یک جار و مجرور است و یک جمله تمام نیست. متعلق این جار و مجرور محذوف است. مفسرین در اینکه متعلق محذوف آن چیست؟

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۲۷۷.

نظرهای گوناگون داده‌اند، از جمله: «أَسْتَعِين» یاری مطلبم، «أَبْتَدَى» ابتدا می‌کنم و «أَسِمْ» نشانه و علامت می‌نهم، که احتمال اخیر قوی‌تر به نظر می‌رسد.^۱

حضرت امام خمینی (ره) در جمع نظرات در خصوص متعلق باء می‌فرماید: بدان که علما را اختلاف است در متعلق «باء» در بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. و هر کس به حسب مشرب خود از علم و عرفان برای آن متعلقی ذکر نموده؛ چنانچه علمای ادب از ماده «ابتداء» یا «استعانت» مثلاً اشتقاقی نموده و تقدیر گرفته‌اند. و این که در بعض روایات نیز وارد است که «بِسْمِ اللَّهِ» آئی، أَسْتَعِينُ،^۲ یا بر وفق مذاق عامّه است، چنانچه در روایات بسیار شایع است، و اختلاف احادیث بسیاری به همین معنی محمول است، و لهذا در همین باب نیز در «بِسْمِ اللَّهِ» حضرت رضا علیه السلام فرموده «آئی، أَسِمْ [علی] نَفْسِ سِمَةٍ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ. و یا آن که مقصود از «استعانت» لطیف‌تر از آن است که عامّه ادراک می‌کنند که در آن سرّ توحید به نحو ادقّ است.

و بعض اهل معرفت آن را متعلق به «ظَهَرَ» گرفته و گفته: آئی، ظَهَرَ الْوُجُودُ بِبِسْمِ اللَّهِ. و این به حسب مسلک اهل معرفت و اصحاب سلوک و عرفان است که همه موجودات و ذرات کاینات و عوالم غیب و شهادت را به تجلّی اسم جامع الهی، یعنی «اسم اعظم»، ظاهر دانند. بنابراین، «اسم» - که به معنی نشانه و علامت

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۸-۹.

۲. معانی الاخبار، باب معنی «الله» عزّوجلّ، حدیث ۲. التوحید، ص ۲۳۱، باب ۳۱، حدیث ۵.

است یا به معنی علوّ و ارتفاع است عبارت از تجلّی فعلی انبساطی حق - که آن را «فیض منبسط» و «اضافه اشراقیه» گویند - می‌باشد؛ زیرا که به حسب این مسلک تمام‌دار تحقق، از عقول مجرّده گرفته تا اخیرۀ مراتب وجود، تعینات این فیض و تنزلات این لطیفه است.^۱

اسم: به معنای علامت و نشانه است و از «سمّو» به معنای رفعت و بلندی گرفته شده است. همزه‌ی اسم، همزه‌ی وصل است و جزو حروف اصلی کلمه نیست و تنها در عبارت بسم الله به جهت کثرت استعمال، حذف شده و حذف آن در غیر این مورد غلط است، به عنوان نمونه در سوره علق با اثبات همزه آمده است «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» (علق ۱). بخوان به نام پروردگارت. اسم در اصطلاح به معنای لفظی است که حکایات از شخص یا شیء خاصی می‌کند.

امام خمینی (ره) در تعریف اسم می‌فرماید: بالجمله، «اسم» عبارت است از نفس تجلّی فعلی که به آن، همه دار تحقق متحقق است. و اطلاق «اسم» بر امور عینیّه در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت علیهم السلام بسیار است؛ چنانچه «اسماء حسنی» را فرمودند ما هستیم. و در ادعیه شریفه وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتُ عَلَيَّ فُلَان بسیار است.^۲

این بسم الله حرف‌ها دارد آن اندازه‌ای که ما می‌فهمیم مقتضی جلسه ما است. یک حرف در این بسم لله است یعنی بسم

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۱۵-۱۶.

۲. تفسیر سوره حمد، ص ۱۷.

الله به قول اهل ادب جار و مجرور است و متعلق به اَبْتَدُ است. یعنی با نام خدا شروع می‌کنم، چرا شروع می‌کنم؟ اساس است، یک هدف. با نام خدا شروع می‌کنم برای عظمت خدا، برای تعظیم به خدا، برای اینکه رسم است همیشه بوده است. الان هست که شروع می‌کنند به نام بزرگی و معلوم است بزرگتر از خدا نیست، پس باید در همه کارهایمان به نام او شروع کنیم، این یک هدف. هدف بالاتر از این برای تبرک شروع می‌کنم که این کارم مبارک باشد. حالا کار جزئی باشد کار کلی باشد از خانه بیرون می‌آید بسم الله می‌گوید برای اینکه به خانه برگردد برای اینکه کاری که خارج از خانه انجام می‌دهد مبارک باشد با برکت باشد در آن گناه نباشد در آن مخالفت با عهد نباشد هوا و هوسی نباشد این هم معنای دوم. یعنی هدف از اینکه به نام خدا شروع می‌کند. هدف سوم: به نام خدا شروع می‌کند برای اینکه از خدا کمک بگیرد که بعضی از بزرگان اصلاً بسم الله را متعلق به استعینوا گرفته‌اند ولی علی الظاهر اینطور نیست متعلق به اَبْتَدُ است متعلق به اینکه شروع می‌کنیم هدفم این است که با نام خدا کمک بگیرم از خدا. برای اینکه تا کمک خدا نباشد معلوم است انسان هیچ کار نمی‌تواند بکند. اگر کمک خدا آمد انسان همه کار می‌تواند بکند، خدا نکند یک بی‌توفیقی بیاید جلو همه کارها به هم ریخته می‌شود. نه! خدا نکند دست عنایت خدا یک آن از سر انسان برداشته بشود همه چیز به هم ریخته می‌شود لذا ما باید در کارهایمان، پشتبان خدا باشد. برای اینکه تا بدانیم تا کمک خدا نباشد هیچ کار نمی‌شود کرد. این هم هدف سوم.

هدف چهارم: اینکه مهمتر از همه اینها اینکه کار ما رنگ خدایی پیدا کند همان وقتی که قرآن نازل شد به پیغمبر، خطاب شد اقرء باسم ربک یا رسول الله برای خدا هیچ چیزی در نظرت نباشد. جز خدا و انسان در هر کار جزئی در هر کار کلی حتماً برای مشتیهان نفس گفتن بسم الله؛ به قول قرآن اگر انسان بتواند خودش همه کارهایش رنگ خدا پیدا کند قرآن می گوید: به چه رنگی، «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» رنگ خدا چه رنگ خوبی است و خوشا به حال آن کسانی که می توانند به همه کارهایشان رنگ خدا بزنند. کم کم برسد به آنجا بر دلش رنگ خدا بزند برسد به آنجا که به خودش رنگ خدا بزند اعمالش بشود مال خود دلش بشود مال خدای خودش بشود مال خدا، ما مال خدا نیستیم ما، مال هوی و هوس هستیم ما مال شیطانیم مال نفس اماره هستیم انسان بتواند به جایی برسد که راستی بشود مال خدا، خدا ما را خلق کرده که ما بشویم مال او، در قرآن می گوید و اصطنعتک لنفسی، تو را خلق کردم که بشوی مال من، لذا این معنای چهارم که اسمش را بگذاریم هدف چهارم. از معنای اول و دوم و سوم هم مهمتر است لذا جمع بین همه هم می شود که انسان بسم الله که می گوید چهار هدف در نظرش باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم، به نام خدا برای عظمت او.

بسم الله الرحمن الرحيم، برای اینکه کارم مبارک باشد،

پربرکت باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم، برای اینکه در کارم کمک بگیرم از

خدا.

بسم الله الرحمن الرحيم، برای اینکه کارم برای خدا باشد، خلوص، توحید افعالی. این چهار معنا برای بسم الله الرحمن الرحيم. جمع بین هر چهار معنا هم می‌شود و اگر کسی راستی با بسم الله الرحمن الرحيم و راستی، راست بگوید با این چهار معنا، این بسم الله خیلی کار می‌تواند بکند و اول کاری که دیگر حالا شما خوب باشید، بد باشید، اول کاری که بسم الله می‌کند تا بسم الله بگوییم، شیطان فرار می‌کند و این را هم، همه تان شنیدید، این که شیاطین از اسم بسم الله فرار می‌کنند، لذا من تقاضا دارم از همه شما هر کاری را که می‌خواهید شروع کنید بسم الله بگویید و الا اگر بسم الله نگویید شرک شیطان می‌شود شیطان دخالت می‌کند و حتی در هم بستر شدن با زن، با مرد، این بسم الله گفتن واجب است، لازم است و در روایات می‌خوانیم - قرآن هم دارد - در روایات می‌خوانیم، اگر بسم الله نگویند شرک شیطان می‌شود، یعنی شیطان آنجا آماده می‌شود شیطان آنجا حاضر می‌شود. تخیل‌ها آنجا برای زن، برای مرد جلو می‌آید که اگر تخیل‌های شیطانی جلو آمد، اثر روی نطفه می‌گذارد و اینکه مشهور هم شده در میان مردم که این اگر یک بچه‌ای بد در آمد می‌گویند این را بسم الله نگفتند.

این حرف خوبی است، این گفتن بسم الله واجب است، لازم است. در خوردن غذا، بسم الله بگوید با همین چهار معنا که گفتیم شیطان دخالت نکند. غذا حلال بشود حتی غذای شبهه ناک را می‌شود با بسم الله درستش کرد، غذاها که همین قدر اگر حرام

ظاهری نباشد دیگر بس است اما این را هم باید بدانیم حالا واقعی جایی نیست، چه کسی حلال واقعی می‌تواند بخورد. قطعاً من و شما، حلال واقعی نمی‌توانیم بخوریم، پاک واقعی، حلال واقعی خوب دیگر معمولاً شبیه ناک است در روایات می‌خوانیم در دوره آخر الزمان ربا همه مان، ربا خوار می‌شوند و آنهایی که خیلی دور هستند بالاخره رنگ گرد ربا به دامنشان می‌رسد و راستی هم رنگ ربا به دامن همه ما می‌رسد، خوب! چه بکنیم با بسم الله باید این شبیه را رفعش بکنیم و ماها که نه اما اگر راستی یک زبان‌هایی باشد، دهان‌هایی باشد، دهن‌های شیعه، در همین جنگ با ایران آن رئیسشان وقتی آمد با رئیس او ملاقات کرد آن رئیس، رئیس ایرانی خیلی زرنگ بود. خوب! معلوم است ما ایرانی‌ها زرنگ‌تر از همه جاها هستیم این خواست دستی بدون درد سر این رئیس لشکر ایرانیان را بکشد گفت من شنیدم شما با بسم الله الرحمن الرحیم خیلی کار می‌توانید بکنید گفت بله، یک قدری زهر که می‌گویند این زهر را اگر می‌ریختند هر کجا آنجا را ذره ذره می‌کرد این دید عجب فرصتی، آمده جلو، یک مقدار زهر ریخت در کف دست این رئیس لشکر، گفت: اگر راست می‌گویی با بسم الله این را بخور. مسلم بود اگر به حسب ظاهر می‌خورد له می‌شد پاره پاره می‌شد ذره ذره می‌شد. این هم با یک بسم الله الرحمن الرحیم زهر را ریخت در دهان شان و هیچ طور هم نشد یک مقدار عرق کرد آن هم عرق برنگی، بجای اینکه عرق خجالتش را او بکشد عرق مردانگی اش را او کرد و راستی با بسم الله می‌شود راه رفت. یک معلمی به بچه‌هایش، معلم مکتبی به

شاگردانش می‌گفت هر کس بسم الله الرحمن الرحيم بگوید. روی آب راه می‌رود این یکی از بچه‌ها ساده لوح، سلامت نفس، غذای حلال بخور، این دید، به عجب چیز خوبی، نشد برای اینکه هر روز باید دو سه کیلومتر برود تا از روی پل بیاید و این همان وقتی که از مکتب خانه آمد بیرون با بسم الله الرحمن الرحيم رفت آن طرف آب دیگر هر روز با بسم الله می‌آمد و می‌رفت و پدر و مادرش یک دفعه گفتند این معلم را یک مهمانی باید او را بکنیم خیلی خدمت به تو کرده. بالاخره بنا شد آقا بیاید خانه اینها. مکتب تمام شد، ظهری آمدند بروند خوب! این معلم بنا کرد برود آن طرف که پل بود بچه گفت آقا چرا راهتان را دور می‌کنید خوب! از روی آب می‌رویم. گفت: از روی آب که نمی‌شود، گفت: بسم الله می‌گوییم دیگر، گفت بسم الله می‌گوییم از روی آب می‌رویم و وقتی که شما به من گفتید من هر روز با بسم الله می‌رفتم و می‌آمدم. آن معلم آهی کشید و گفت آن زبانی که تو داری من ندارم. آن دلی که تو داری من ندارم و الا معلوم است با بسم الله می‌شود زهر را خورد و آن زهر اثر نگذارد با بسم الله می‌شود روی آب راه رفت. اما حالا آنکه الان می‌خواهم به شما بگویم برایتان نتیجه دارد این به درد شما نمی‌خورد. آنکه به درد شما می‌خورد این است با این بسم الله غذای شبهه ناک را حلال می‌کند یعنی تأثیر حرمتش را می‌گیرد. در همه کارهایتان بسم الله بگویید. این بسم الله برای دنیاتون، برای آخرتتان، برای عظمت خدا برای اینکه نظر لطفی بکند به کارهایتان، به خودتان.

بسم الله چیز خوبی است.^۱

الله یکی از نام‌های خداست. نام‌گذاری‌هایی که برای افراد و یا اشیاء می‌کنند گاهی از نوع علامت است و گاهی از نوع وصف. در قسم اول گرچه اسماء خودشان دارای معانی هستند ولی معنای آنها منظور نظر نگردیده بلکه تنها برای تشخیص و بازشناسی، این اسم گذاشته شده است و لذا حکم یک علامت را بیشتر ندارد. چه بسا در این گونه موارد معنای نام علاوه بر اینکه حکایتگر اوصاف صاحب نام نیست، ممکن است ضد آن هم باشد؛ مثل آنکه نام غلامان سیاه را کافور می‌نهادند! (بر عکس نهند نام زنگی کافور)

در قسم دوم، نام حکایتگر شأنی از شئون صاحب نام است و صفتی از صفات او را بیان می‌کند. پروردگار متعال نامی که صرفاً جنبه علامت داشته باشد، ندارد و تمام نام‌های او نمایانگر حقیقتی از حقایق ذات مقدس اوست.

در قرآن کریم در حدود صد اسم برای خداوند آمده است که در واقع صد صفت است که نمونه آنها را در همین سوره ملاحظه می‌نمایید: الله، رحمن، رحیم، مالک یوم الدین. ولی هیچ کدام جامعیتی را که این نام دارد ندارند، چون آنها هر کدام یکی از کمالات او را نشان می‌دهند ولی این نام نمایانگر ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است.^۲

۱. www.almazaheri.ir/farsi

۲. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۱۰-۱۱

الله: مسجمع جمیع صفات و نعوت کمال است. این نام مبارک که از آن به لفظ جلاله یاد شده می‌شود و ۲۶۹۸ بار در قرآن کریم به کار رفته است، در اصل «إله» بوده و همزه‌ی آن بر کثرت استعمال حذف شده است و با پیوستن «الف و لام» به آن، به صورت «الله» در آمده است. «إله» به معنای «مألوه» یا به معنای معبود است یا متخیر فیه (ذاتی که همه‌ی عقل‌ها و دل‌ها درباره‌ی او متحیر و سرگردانند)، یا مفهومی جامع بین این دو. اما (الله) اسم خاص خداوند است که جامع همه‌ی صفات جلالی و جمالی است و جز بر او اطلاق نمی‌شود: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (حشر ۲۴) آفریدگار عالم امکان، پدید آورنده‌ی جهان و جهانیان، نگارنده‌ی صورت خلق‌ها، او را نام‌های نیکوتر بسیار است» و از این‌رو لفظ جلاله (الله) موصوف همه‌ی اسمای حسنی خداوند از جمله «الرحمن» و «الرحیم» قرار می‌گیرد، ولی خود، صفت هیچ اسمی واقع نمی‌شود و براین اساس، گفته می‌شود «الله اسم ذات و دیگر اسم‌های خداوند، نام صفات اوست.^۱

درباره ترجمه الله: می‌توان گفت که در فارسی لغتی مترادف کلمه الله که بشود جای آن گذارد نداریم و هیچ کدام رساننده تمام معنی الله نیستند، زیرا اگر به جای الله «خدا» بگذاریم رسا نخواهد بود، چون خدا مخفف «خود آی» است و رساننده تعبیری است که فیلسوفان می‌کنند یعنی «واجب الوجود»، و یا شاید به کلمه «غنی» که در قرآن آمده است نزدیک‌تر باشد تا به الله. و

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۲۸۰

اگر «خداوند» استعمال شود باز رسا نخواهد بود زیرا خداوند یعنی «صاحب» و اگر چه الله خداوند هم هست ولی مرادف با خداوند نیست؛ خداوند یک شأن از شئون الله است.^۱

الرحمن الرحیم واژه «رحمان»، دو صفت از صفات علیای خدای سبحان است که از «رحمت» مشتق شده است. رحمان صیغه مبالغه است و بر کثرت دلالت می‌کند و رحیم صفت مشبیه است و «ثبات و بقا» را افاده می‌کند.^۲

راغب اصفهانی در «مفردات» خود نیز ریشه‌ی این دو واژه را رحمت ذکر کرده و گفته است: رحمان، نام خداست که رحمتش همه چیز را فرا گرفته و رحیم، کثیرالرحمه است و از همین روست که رحیم در قرآن جز این که به عنوان صفت خداوند ذکر کرده، صفت پیامبر ﷺ نیز آورده است «لَقَدْ جَاءَ كُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» «براءت ۱۲۸» به یقین شما را فرستاده‌ای آمده از خودتان، بر او دشوار است. آنچه شما رنج می‌کشید، حریص است به (هدایت) شما (و) بر مومنان رؤوف مهربان است. واژه رحمان به منزله‌ی لقبی برای خداست. به همین دلیل جز بر خداوند سبحان بر کس دیگری اطلاق نمی‌شود و باز به همین خاطر این لفظ در بسیاری از آیات کریمه‌ی قرآن، بدون لحاظ ماده آن (رحمت)، بکار رفته است.^۳ نکته‌ای که مؤید این نظر می‌تواند باشد، این است که

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۱۳.

۲. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۱۳.

۳. البیان

می‌توان در تمام آیاتی که لفظ «الله» بکار رفته لفظ «رحمان» را جانشین آن قرار داد، بی آنکه اختلالی پدید آید! حال آنکه سایر اسمای پاک الهی چنین قابلیت را دارا نیستند. در سوره‌ی مبارکه‌ی مریم، عنایت خاصی به این واژه نشان داده شده است، چنانکه در کل این سوره شانزده مرتبه از خداوند با آوردن واژه «رحمان» یاد شده است.^۱ آیه‌ی زیر نیز ممکن است به یکسان بوده واژه‌های «الله» و «رحمان» دلالت داشته باشد: «قُلْ اَدْعُوا اللَّهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيَّا مَ تَدْعُوْنَ فَلَهُ السَّمَاءُ الْحُسْنٰی» (اسراء ۱۰۹). بگوی، خدایرا بخوانید، یا رحمن را بخوانید، هر کدام را بخوانید، او راست نام‌های نیکوتر.

علامه طبرسی گوید: از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: «رحمان» اسم خاص و صفتی عام و فراگیر می‌باشد و «رحیم» اسم عام است به صفت خاص.^۲ به عبارت دیگر رحیم اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه گویندگان مطیع و صالح و فرمانبردار است.^۳

آیت الله مظاهری در اینجا سخن نغزی دارد و آن اینکه: رحمان یعنی خدایی که به همه موجودات تلافی دارد به مؤمن، به کافر، به مشرک، به آن کسی که محارب است در مقابل پیغمبر، در مقابل دین. خوب! خدا به این هم تلافی دارد، چنانچه به حیوانات، به گیاهان به عالم وجود. این را می‌گویند رحمان؛ اما

۱. البیان

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱

۳. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۲

رحیم خاص است آن تلافی که به مومن دارد. خوب! این تلافی غیر آن تلافی است یک تلافی خاصی است خدا تلافی به شما کرده است رحمت به شما داده است این که قبل از اذان صبح بلند شدید نماز خواندید الان نماز جماعت می خوانید. الان با هم تفسیر صحبت می کنیم حالا اگر خدای ناکرده اول شب مست بودید تا حالا مست هستید، چه می کردید؟ اگر خدای ناکرده در گناه از اول شب تا به الان دچار بودید اگر خانه تو محل فحشاء بود، چه می کردید؟ اگر یک کسی بودی منکر خدا، منکر پیغمبر، منکر روحانیت از ارادل، اوباش چه می کردید؟ خوب! این ها که زیاد هستند این رحمت ها که خدا به بنده هایش دارند به این می گویند رحیم. در روز قیامت پروردگار عالم تلافی خیلی دارد حتی بزرگان می گویند این بنده ها که جهنم می روند این هم تلافی خداست برای اینکه می روند آنجا پاک می شوند و اما پروردگار عالم یک تلافی خاصی به شماها دارد به این می گویند رحیم لذا رحمان یعنی خدا رحمت دارد به همه موجودات حتی به کافرها. رحیم یعنی خدا رحمت دارد به بنده های خاصش قرآن می فرماید پیغمبر هم همین طور است. پیغمبر اکرم هم چون به قول اینها مظهر رحیمیت خداست بنابراین که به آن چه اینها می گویند پروردگار عالم یک تجلی کرد. تجلی عام که به آن می گویند کُن رحمانی. آن تجلی عام همه موجودات پیدا شد یک تجلی خاص کرد چهارده معصوم پیدا شد که آن را می گویند مظهر رحیمیت. یعنی چهارده معصوم مظهر رحیمیت خداست همه موجودات مظهر رحمانیت خدا هستند قرآن راجع به پیغمبر

اکرم همین را می‌فرماید، می‌فرماید:

«عَزِيزٌ عَلَیْكُمْ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رُؤُوفٌ رَحِیْمٌ» پیغمبر اکرم این سختش است که ببیند شما کافرید. پیغمبر اکرم به همه شما لطف دارد. آقا به مؤمنین یک لطف خاصی دارد. «بِالْمُؤْمِنِیْنَ رُؤُوفٌ رَحِیْمٌ، عزیزِ علیکم و بعدش ما عَنُّتُمْ، عزیزِ علیکم حریصٌ یا حریصٌ علیکم» و پیغمبر اکرم اینجوری است که دلش می‌خواهد همه شما مسلمان شوید پیغمبر اکرم دوست دارد که شما در رنج نباشید. اما پیغمبر اکرم یک لطف خاصی به مؤمنین دارد «بِالْمُؤْمِنِیْنَ رُؤُوفٌ رَحِیْمٌ» یعنی پیغمبر اکرم هم مثل پروردگار عالم دو جور رحمت دارد یک رحمت عام راجع به همه، یک رحمت خاص راجع به مؤمنین، این هم رحمان و رحیم. پس بنابراین رحمان و رحیم دو تا وصف هستند برای خدا و هر دو آنها از یک جا سرچشمه گرفته یعنی هر دو مشتق از رحمت است. فرقی این است که رحمان یعنی رحمت دارد خدا به همه موجودات من جمله انسان اما رحیم است یعنی لطف خاص دارد به بنده‌هایش در دنیا خدا رحمان و رحیم است. در آخرت هم خدا رحمان و رحیم است. رحمان راجع به همه، رحیم راجع به مؤمنین.^۱

استاد شهید مطهری درباره ترجمه الرحمان الرحیم می‌گوید: به جای این دو کلمه نیز در فارسی نمی‌توان واژه‌ای یافت که عیناً ترجمه آن باشد و اینکه «بخشنده مهربان» معمولاً ترجمه می‌کنند ترجمه‌رسانی نیست، زیرا بخشنده ترجمه «جواد» است

۱. www.almazaheri.ir/farsi

و مهربان ترجمه «رئوف» و هر دو از صفات پروردگار است که در قرآن آمده است.

جواد (بخشنده) یعنی کسی که چیزی دارد و بدون عوض به دیگران می‌بخشد. ولی رحمان و رحیم هر دو از رحمت مشتقند و در کلمه «رحمت» یک معنای اضافه‌ای نهفته است و آن اینکه: در مواردی که موجودی نیازمند و مستحق است، با لفظ و یا با زبان تکوین دستش دراز است و به اصطلاح قابل ترحم است و استحقاق دارد که چیزی به او برسد، در این گونه موارد رحمت است. منتها رحمت انسان وقتی به مستحقی می‌رسد که تحت تأثیر حالت او قرار گیرد و رقت قلبی در او پدید آید، ولی خدای متعال از این امور منزّه است.

پس وقتی می‌گوییم رحمن و رحیم، دو معنا در ذهن ما مجسم می‌گردد: یکی نیاز عظیم و فراوان مخلوقات که گویی همه مخلوقات با زبان قابلیت‌های خودشان دست نیاز به درگاه بی‌نیاز او دراز کرده و التماس می‌کنند، و دیگر اینکه او رحمت بی‌حساب خویش را به سوی آنان فرستاده و نیازهای آنان را تأمین نموده است.

این است که بعضی از مترجمان اخیر وقتی دیده‌اند که هیچ کلمه‌ای رساننده معانی این کلمات نیست، آیه شریفه «بسم الله الرحمن الرحیم» را «به نام الله رحمان و رحیم» ترجمه نموده‌اند.^۱

امام خمینی (ره) درباره تقدیم رحمان بر رحیم فرموده:

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۱۳-۱۴.

علمای ادب گفته‌اند «رحمن» و «رحیم» مشتق از «رحمت» و برای مبالغه است؛ ولی در «رحمن» مبالغه بیشتر از «رحیم» است. و قیاس اقتضا می‌کرد که «رحیم» بر «رحمن» مقدم باشد، ولی چون «رحمن» به منزله علم شخصی و اطلاق بر دیگر موجودات نمی‌شود، از این جهت مقدم شده است. و بعضی هر دو را به معنی واحد گرفته و تکرار آن را محض تأکید دانسته‌اند. و ذوق عرفانی، که قرآن نیز به اعلی مراتب آن نازل شده است، مقتضی آن است که «رحمن» بر «رحیم» مقدم باشد، زیرا که قرآن شریف نزد اصحاب قلوب نازله تجلیات الهیه و صورت کتبیه اسمای حسنی ربوبیه است. و چون اسم «رحمن» محیط‌ترین اسمای الهیه است پس از اسم اعظم، و به تحقیق پیوسته است نزد اصحاب معرفت که تجلی در حضرت واحدیت، تجلی باسم الله الاعظم است؛ و پس از آن، تجلی به مقام رحمانیت. و تجلی به رحیمیت پس از تجلی به رحمانیت است؛ و همین طور، در تجلی ظهوری فعلی نیز تجلی به مقام «مشیت»، که اسم اعظم است در این مشهد و ظهور اسم اعظم ذاتی است، مقدم بر همه تجلیات است. و تجلی به مقام رحمانیت که احاطه بر جمیع موجودات عالم غیب و شهادت دارد. و اشاره به آن است: رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ «رحمت من همه موجودات را فرا گرفته است.» مقدم است بر سایر تجلیات؛ و اشاره به آن است: سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ^۱

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۲۴.

تفسیر

ستایش هر ستایشگری، در برابر هر کمال و جمالی، در حقیقت حمد خداوند است. جز او هیچ کس سزاوار ستایش نیست. خدای سبحان ربّ هر «عالم» است و آن را به سوی کمال مناسبش سوق می‌دهد و عالم هر چیزی است که به وسیله‌ی آن علم حاصل شود (ما یعلم به) و چون در جهان هستی هر موجودی نشانه‌ی خداوند است، پس هر موجودی در حدّ خود یک عالم است و با ربوبیت خدای سبحان به سوی کمال خود پیش می‌رود. آیه کریمه جامع‌ترین تعبیر از حمد خداست و با تبیین الوهیت و ربوبیت انحصاری خداوند، مفید اختصاص حمد به اوست؛ خدایی که همه‌ی کمالات را دارد (الله) و پروراننده‌ی همه چیز است (رب العالمین)، شایسته ستایش است و چون ستایش در برابر بخشش کمال و جمال است و این نیز در انحصار خداست، پس حمد ویژه اوست و خداوند یگانه محمود است.^۱

خداوند بلند مرتبه با شروع کردن کتاب وحی به نام خود در حقیقت، ادب دینی در آغاز کردن کارها را به ما می‌آموزد. از امیرالمومنین (ع) نقل است که از رسول خدا (ص) روایت کرد که فرمود: **كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَتَمُّ** «هر کاری خطیری که در آن بسم الله گفته نشود، نا فرجام است». از امام باقر (ع) نقل است که فرمود: «سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می‌کنیم چه بزرگ باشد چه کوچک، بسم الله

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۳۲۵

بگویند تا پربرکت و میمون باشد.^۱

علاوه بر سر آغاز تمام سوره‌ها، بجز سوره براءت (توبه) که با بسم الله شروع شده‌اند، در دو جای دیگر نیز عبارت «بسم الله» ذکر شده؛ یکی در سوره‌ی هود است، آنجا که حضرت نوح علیه السلام خطاب به یاران خویش می‌فرماید: «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمَرْسِيهَا.....» (هود ۴۱)^۲ و گفت: در آن سوار شوید، به نام خداست، روان شدن آن کشتی و ایستادن آن.

و دیگر آنجا که حضرت سلیمان علیه السلام نامه‌های به «ملکه سبا» می‌نویسد و سر آغاز آنرا بسم الله قرار می‌دهد. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (نمل ۳۰)^۳ بی‌گمان آن (نامه) از سلیمان است و آن به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان است.

اما از آنجایی که سوره براءت نوعی اعلان جنگ به مشرکان و ستیزه جویان و پیمان شکنان مکه است و دیگر جایی برای یادآوری رحمت و رحمانیت خداوند نیست، آغاز این سوره بسم الله ندارد.

درسی که می‌توان از جمله بسم الله الرحمن الرحيم آموخت این است: آنچه که از خدا به عالم می‌رسد دو گونه نیست: خیر و شر، بلکه آنچه از او می‌رسد جمله نیکو و رحمت است و این رحمت شامل جماد و نبات و حیوان و انسان به تمام اقسامش

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۶۰ به نقل از البیان، ص ۴۶۱

۲. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۱۵

۳. تفسیر سوره حمد، ص ۲۵

می‌گردد چون اصولاً فاتحه و گشایش هستی با رحمت حق است. و اما «رحیم» که بر وزن فعیل است دلالت بر رحمت لاینقطع و دائم حق می‌کند. «رحمن» که دلالت بر رحمت واسعه پروردگار می‌کرد و شامل همه موجودات می‌گشت ولی بالاخره در این عالم یک سلسله از موجودات پس از هستی معدوم می‌شوند و فانی می‌گردند. اما «رحیم» نوعی از رحمت است که جاودانگی دارد و تنها شامل آن بندگان است که از طریق ایمان و عمل صالح، خود را در مسیر نسیم رحمت خاصه حق قرار داده‌اند.

پس پروردگار یک رحمت عام دارد و یک رحمت خاص. با رحمت عام خودش همه موجودات را آفریده است که از جمله آنان انسان است. انسان که تنها موجود مکلف است و خودش مسئول خویش است اگر وظایف و تکالیفی که به عهده‌اش نهاده شده انجام دهد، مشمول رحمت خاص الهی خواهد شد. «رحمن» اشاره به آن رحمت بی‌حسابی است که همه جا کشیده و مؤمن و کافر و حتی انسان و جماد و نبات و حیوان ندارد ولی «رحیم» اشاره به رحمت خاصی است که به انسان‌های مطیع و فرمانبردار اختصاص دارد.^۱

امام خمینی پس از بحث کاملی می‌فرماید: بالجمله، چون «بسم‌الله» به حسب باطن و روح صورت تجلیات فعلیه است، و به حسب سرّ و سرّالسرّ صورت تجلیات اسمائیه بلکه ذاتیه است، و تجلیات مذکوره به مقام «الله» اولاً و به مقام «الرحمن» پس از آن و به مقام «الرحیم» پس از آن است، باید صورت لفظیه و

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۱۵.

کتبیّه نیز چنین باشد تا مطابق نظام الهی و ربّانی باشد. و اما «رحمن» و «رحیم» در سوره مبارکه «حمد» که متأخر از «ربّ العالمین» است، شاید برای آن باشد که در «بسم الله» نظر به ظهور وجود از مکامن غیب وجود است؛ و در سوره شریفه نظر به رجوع و بطون است؛ و در این احتمال اشکالی است. و شاید برای اشارات به احاطه رحمت «رحمانیه» و «رحیمیّه» باشد؛ و شاید نکته دیگری داشته باشد. در هر صورت، این نکته که ذکر شد در «بسم الله» حقیق به تصدیق است؛ و شاید از برکات رحمت «رحیمیّه» باشد در قلب این ناچیز. **وَلَهُ الْحَمْدُ عَلٰی مَا اَنْعَمَ^۱**

الحمد لله رب العالمین

واژگان شناسی

حمد، ضد نکوهش (ذمّ) است. شاید بین لغاتی نظیر؛ حمد، مدح و شکر در وهله‌ی اول تشابهاتی در معنا به نظر آید. لغویون و مفسران در توضیح دقیق معنای این سه واژه می‌گویند: حمد اخص از مدح و اعم از شکر است، زیرا هرگونه ستایشی را «مدح» می‌گویند. خواه این مدح برای یک امر اختیاری باشد؛ مثل، سخاوت و شجاعت یا برای یک امر غیر اختیاری؛ مثل زیبایی چهره و قد و قامت. حال آنکه «حمد» ستایش کردن در برابر یک امر اختیاری است. از سویی «شکر» فقط در مقابل نعمت و بذل و بخشش آن صورت می‌پذیرد. در نتیجه باید گفت: هر شکر حمد است، ولی هر حمد شکر نیست و نیز هر حمد، مدح است، اما هر

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۲۵.

مدح، حمد نیست.

البته شکر از یک جنبه بر حمد عمومیت دارد و آن را این که گاه با قلب است و گاه با زبان و گاه با جوارح، بر خلاف حمد و مدح که معمولاً با زبان می‌باشند.^۱

شهید مطهری در این باره می‌گوید: در مفهوم حمد سه عنصر در آن واحد دخیل است: ستایش، سپاس، پرستش. به عبارت دیگر: حمد، ستایشِ سپاسگزارانهٔ پرستشانه است. شاید اینکه طبق این آیه حمد مخصوص خداوند است و غیر او محمودی نیست، از این جهت است که در مفهوم حمد مفهوم پرستش هم هست.^۲

«ال» در «الحمد»: برای استغراق یا جنس است و مفادش آن است که هر حمدی از هر حامدی و برای هر محمودی واقع شود، در واقع حمد خدای سبحان است و جز او هیچ کس مالک حمد نیست. بنابراین، او حمید محض و محمود صرف است. احتمال دیگر در الف و لام آن است که برای «عهد» باشد و مراد از حمد محمود، حمد کاملی است که خدای سبحان از خود دارد.^۳

«ل» در «لله»: یا برای مالکیت است و یا اختصاص. خداوند مالک هر حمدی است، یا هر حمدی ویژه‌ی اوست.^۴ ربّ: این واژه مأخوذ از «ربّ» به معنای مالک و صاحب

۱. کشاف، ج ۱، ص ۸.

۲. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۱۹.

۳. روح البیان، ج ۱، ص ۱۰.

۴. تسنیم، ج ۱، ص ۳۳۱.

چیزی است که به تربیت و اصلاح آن همت می‌گمارد.^۱ راغب اصفهانی می‌گوید: ربّ در اصل به معنای پرورش است و بر فاعل پرورش دهنده (تربیت کننده) به طور استعاره اطلاق می‌شود.^۲ این واژه جز بر خداوند اطلاق نمی‌شود و چنانچه بخواهند آن را بر غیر خدا اطلاق کنند به صورت مضاعف بکار می‌برند؛ مثل، ربّ السفینه (صاحب کشتی) و ربّ الدّار (صاحب خانه).^۳

بنابراین، ربّ؛ یعنی، ربوبیت، سوق دادن شیء به سمت کمال آن است و ربّ کسی است که شأن او سوق دادن اشیاء به سوی کمال و تربیت آنها باشد و این صفت به صورتی ثابت در او باشد.^۴ درباره کلمه «رب» نیز باید بگوییم که در فارسی کلمه‌ای که بتوانیم معادل آن قرار دهیم، نداریم. گاهی به معنای تربیت کننده معنی می‌کنند، ولی باید توجه داشت که رب از ماده رَبَب است نه از رَبَّی، و تربیت کننده کلمه‌ای است که معادل مربی قرار می‌گیرد و مربی از ماده رَبَّی است. و گاهی آن را صاحب اختیار ترجمه می‌کنند، چنانکه عبدالمطلب گفت: «أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِلْبَيْتِ رَبُّ» من صاحب اختیار شتر هستم و خانه صاحب اختیاری دارد.

در هر حال هیچ کدام از این کلمات به تنهایی رساننده معنی رب نیستند. گرچه هر دو صفت جدا جدا از اوصاف خداوند به شمار می‌آیند ولی گویا در کلمه «رب» هم مفهوم خداوندگاری و

۱. البیان، ص ۴۸۳.

۲. مغردات الفاظ القرآن، ص ۱۸۴.

۳. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۸۳.

۴. تسنیم، ج ۱، ص ۳۳۱.

صاحب اختیاری نهفته است و هم معنای تکمیل کننده و پرورش دهنده. خداست که هم صاحب اختیار عالم است و هم کمال رسان همه عالم است.^۱

امام خمینی (ره) ربوبیت را اینگونه تقسیم می‌کند: بدان که ربوبیت حق تعالی جلّ شأنه از عالمیان بر دو گونه است: یکی «ربوبیت عامّه» که تمام موجودات عالم در آن شرکت دارند. و آن تربیت‌های تکوینی است که هر موجودی را از حدّ نقص به کمال لایق خود در تحت تصرف ربوبیت می‌رساند. و تمام ترقیّات طبیعیّه و جوهریّه و حرکات و تطوّرات ذاتیّه و عرضیّه در تحت تصرفات ربوبیت واقع شود. و بالجمله، از منزل ماده الموائد و هیولای اولی تا منزل حیوانیت و حصول قوای جسمانیّه و روحانیّه حیوانیّه، تربیت تکوینی، و هر یک از آنها شهادت دهند به این که الله جلّ جلاله ربّی. و دوم از مراتب ربوبیت «ربوبیت تشریعی» است، که مختصّ به نوع انسانی است و دیگر موجودات را از آن نصیبی نیست. و این تربیت هدایت طرق نجات و آرایه راه‌های سعادت و انسانیت و تحذیر و از منافیات آن است که به توسط انبیا علیهم السلام اظهار فرموده. و اگر کسی با قدم اختیار خود را در تحت تربیت و تصرف ربّ العالمین واقع کرد و مربوب آن تربیت شد به طوری که تصرفات اعضا و قوای ظاهریّه و باطنیّه او تصرفات نفسانیّه نشد بلکه تصرفات الهیّه و ربوبیّه گردید، به مرتبه کمال انسانیت که مختصّ به این نوع انسانی است، می‌رسد.^۲

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۲۲.

۲. تفسیر سوره حمد، ص ۴۵.

عَالَمِین: لفظ «عالم» به صورت مفرد در قرآن به کار نرفته و همه جا به صورت جمع (عَالَمِین) وارد شده است. عالَمِین ملحق به جمع مذکر سالم است و این جمع در زبان عربی اختصاص به عاقلان دارد. از همین رو بعضی از مفسران کلمه‌ی «عالمین» را در اینجا اشاره به گروه‌ها و مجموعه‌هایی از صاحبان عقل می‌دانند؛ مثل، فرشتگان، انسان‌ها و جن.^۱

در تفسیر البیان آمده است: لفظ عالم گاه بر مجموعه‌ای از خلق که با یکدیگر متماثلند اطلاق می‌شود؛ مثل؛ عالم جماد، عالم نباتات و عالم حیوان و گاه بر مجموعه‌ای اطلاق می‌شود که در زمان یا مکانی مشترکند؛ نظیر، عالم کودکی، عالم زر، عالم دنیا و عالم آخرت.^۲ در المیزان آمده است: معلوم است که معنای این کلمه تمام موجودات را در برمی‌گیرد. بنابراین هم تک تک موجودات را می‌توان عالم خواند و هم نوع نوع آنها را؛ مثل، عالم جماد و نبات و ... و هم صنف صنف هر نوعی را؛ مانند، عالم عرب و عالم عجم.^۳ پس کلمه‌ی «العالمین» شامل همه‌ی عوالم پیش از دنیا (برزخ و قیامت) و همچنین عالم انسان، عالم فرشتگان و سایر عوالم هستی، خواهد شد.^۴

اما آنچه که از آیات قرآن کریم بر می‌آید، گاه این لفظ به معنای تمام مخلوقات ذکر شده؛ مثل، آیه شریفه مورد بحث و گاهی فقط انسان‌ها را منظور کرده؛ نظیر، «وَأَنی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۰.

۲. البیان، ص ۴۸۴.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۲۱.

۴. تسنیم، ج ۱، ص ۳۳۳.

العالمین» (بقره ۱۲۲) و من شما را بر جهانیان برتری دادم/ (جالب توجه است که بدانیم آیه‌ی شریفه خطاب به بنی اسرائیل است! در قرآن سه بار آمده که خداوند یهودیان را ملت بزرگی ساخت، ولی به واسطه‌ی رفتار جنایت‌بارشان از جاده‌ی مستقیم منحرف شدند! و این بار سوم است، دو بار دیگر در آیات ۴۰ و ۴۷ همین سوره) و یا و اصطفاک علی نساء العالمین (آل عمران ۴۲): و ترا (ای مریم) بر زنان جهانیان برتری داد. و گاه جنّ و انس را مراد کرده است، نظیر، ... لَیْکُونُ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً (فرقان ۱): تا جهانیان را بیم دهد.

تفسیر

بنابراین خداوند ذاتاً مستحق حمد است و اوست که مستجمع جمیع صفات کمالیه است و از هر گونه نقص و کمبودی پیراسته. و عبارت ربّ العالمین اشاره دارد به این که خداوند با خلقت وجود بخشیدن به مخلوقات و از پس آن با تربیت و تکمیل آنها، منعم ایشان است.^۱ به تعبیر خلاصه‌تر جمله «الحمد لله ربّ العالمین» اشاره‌ای است هم به توحید ذات و هم به توحید صفات و هم به توحید افعال.^۲

ذکر عبارت ربّ العالمین بعد از الحمد لله در واقع به منزله‌ی ذکر دلیل بعد از مدعاست؛ یعنی، جواب سؤال مقدری است که می‌پرسد؛ چرا حمد مخصوص خداوند است؟ در پاسخ گفته است، چون او پروردگار همه جهانیان است.

۱. البیان، ص ۴۸۷-۴۸۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۹.

آیت الله مظاهری در پاسخ به این سؤال که چرا حمد مختص خداوند است؟ می‌گوید: برای اینکه پروردگار همه موجودات است و عالمین که جمع عالم است یعنی همه موجودات. این که گفته رب العالمین مثل این است که بگوید لا اله الا الله. مؤثری در این جهان نیست جز خدا. اینجا هم می‌گوییم مربی در این جهان نیست جز خدا و اگر کسی راستی این جمله را هضمش کند، باور کند که مؤثری در این جهان نیست جز خدا، معمولاً دیگر گناهی از او سر نمی‌زند. این تقریباً سر حد عصمت می‌رود ما باور نداریم. می‌دانیم هم مؤثری در این جهان نیست جز خدا، اما باور نداریم که مؤثری نیست جز خدا و الا نه از کسی می‌ترسیدیم نه توقعی از کسی داشتیم و نه به هر کس و ناکسی رو می‌داریم و نه متوسل به گناه می‌شویم. معمولاً انسان‌ها که متوسل به گناه می‌شوند برای مطلوب‌شان، برای این که لا اله الا الله را، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را، باور ندارند، توجه بهش ندارند و الا اگر باور باشد دیگر نباید انسان، از راه گناه بخواهد مطلوبش را بدست بیاورد از راه گناه، از راه هر چیزی، هر کسی، انسان بخواهد مطلوبش را بخواهد بدست آورد. معلوم است باور ندارد لا اله الا الله را باور ندارد، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را، پس خلاصه حرف این است، لا اله الا الله با «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» این از یک خانواده است، یک معنا دارد. آن لا اله الا الله یعنی مؤثری نیست در این جهان جز خدا. اینجا یک مقدار بیشتر حمد مختص به خداست برای خاطر اینکه مربی همه عوالم است. مربی همه موجودات و چون مربی همه موجودات است پس جنس حمد هم

مختص ذات باری تعالی است.^۱ آیه‌ی شریفه در حقیقت زدودن هر نوع اصنام ظاهری و باطنی است و سر تعظیم و تکریم، بر ساحت قدس ربوبی، سائیدن است.

امام خمینی (ره) در تعلق بسم الله به الحمد لله می‌فرماید: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ یعنی، جمیع انواع ستایش‌ها مختص به ذات مقدّس الوهیت است. بدان ای عزیز که در تحت این کلمه شریفه سرّ توحید خاصّ بلکه اخصّ خواصّ است. و اختصاص همه محامد از جمیع حامدان به حق تعالی، به حسب برهان نزد اصحاب حکمت و ائمه فلسفه عالیّه، واضح و آشکار است؛ زیرا که به برهان پیوسته که تمام دار تحقّق ظلّ منبسط و فیض مبسوط حضرت حق است، و تمام نعم ظاهره و باطنه، از هر منعم باشد به حسب ظاهر و در انظار عامه، از حق تعالی جلّ و علا است و احدی از موجودات را شرکت در آن نیست، حتی شرکت اعدادی نیز نزد اهل فلسفه عامیه است نه فلسفه عالیّه؛ پس، چون حمد در مقابل نعمت و انعام و احسان است و منعمی جز حق در دار تحقّق نیست، جمیع محامد مختص او است. و نیز جمال و جمیلی جز جمال او و او نیست، پس مدایح نیز به او رجوع کند.

و به بیان دیگر، هر حمد و مدحی که از هر حامد و مادحی است، در ازای آن جهت نعمت و کمال است، و محل و مورد نعمت و کمال که آن را تنقیص و تحدید نموده به هیچ وجه مدخلیت در ثنا و ستایش ندارد بلکه منافی و مضاف است، پس جمیع محامد و مدایح به حظّ ربوبیت، که کمال و جمال است،

۱. www.almazaheri.ir/farsi

رجوع کند، نه به حظّ مخلوق که نقص و تحدید است.

و به بیان دیگر، از فطرت‌های الهیّه، که جمیع خلق بر آن مفلطورند، ثنای کامل و شکر و حمد منعم است، و نیز از فطرت‌های الهیّه تنفّر از نقص و ناقص و منقص نعمت است، و چون نعمت مطلقه خالصه از شوب هر نقصی و جمال و کمال تامّ تمام مبرا از هر نقصی مختصّ به حق است و دیگر موجوداتِ نعم مطلقه و جمال مطلق را تنقیص و تحدید کنند نه تزئید و تأیید، پس فطرت همه مردم ثناجو و ستایش گوی ذات مقدس اویند و از دیگر موجودات متنفّرند، مگر آن وجودهایی که به حسب سیر در ممالک کمال و شهرهای عشق، فانی در ذات ذوالجلال شدند، که عشق و محبت به آنها و ثنا و ستایش آنها عین عشق به حق و ستایش اوست. «حبّ خاصان خدا، حبّ خداست».

تا این جا که ذکر شد نیز به حسب مقامات متوسطین است که در حجاب کثرت باز هستند و از جمیع مراتب شرک خفی و أخفی مبرا نشده و به کمال مراتب خلوص و اخلاص نرسیده‌اند.

و اما به حسب عرفان، اصحاب قلوب فانیه در بعض حالات خاصه، جمیع نعم و تمام کمال و جمال و جلال صورت تجلّی ذاتی است، و جمیع محامد و مدایح به ذات مقدّس حق تعالی مربوط است؛ بلکه مدح و حمد از خود او به خود اوست؛ چنانچه اشاره به این معنی است تعلّق «بسم الله» به «الحمد الله».^۱

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۲۹-۳۱.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

رحمت فراگیر الهی (رحمانیّه) و رحمت خاصّ او (رحیمیّه) در این آیه‌ی کریمه دو دلیل بر انحصار حمد به خداوند است؛ زیرا، رحمت فراگیر که مؤمن و کافر را در بر می‌گیرد و همچنین رحمت خاصّ که ویژه‌ی مؤمن است، در انحصار خداست و چنین رحمتی سبب استحقاق حمد است. پس پرورش دهنده‌ی موجودات، خدایی است که رحمتی فراگیر برای همه و رحمتی ویژه برای مؤمنان دارد و چنین پرورش و پرورنده‌ای، سزاوار ستایش است.^۱ معنای لغوی «رحمان» و «رحیم» در آیه‌ی نخست گذشت. امّا نکته‌ای که در اینجا باید بدان پرداخته شود، تکرار «الرحمن الرحیم» است. برخی مفسّران می‌گویند: در اینجا رحمان و رحیم به قصد مبالغه تکرار شده است.^۲ قول دیگر این است که رحمت در دو وصف نخست (بسم الله الرحمن الرحیم) رحمت باطنی؛ مثل، علم و معرفت و در دو وصف بعدی (الرحمن الرحیم) رحمت ظاهری؛ همچون، صحت و امنیت و رزق است.^۳

سخن دیگر این است که رحمن و رحیم در «بسم الله الرحمن الرحیم» به صورت عَلم به کار رفته و در اینجا «الرحمن الرحیم» به صورت صفت. پس هیچ تکراری صورت نگرفته و از باب اشتراک لفظی می‌باشد. علی بن عیسی الرّمّانی نیز می‌گوید: در اولی عبودیت را ذکر کرده و آن را به شکر نعمت‌هایی که

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳.

۳. تفسیر شیخ عربی به نقل از تفسیر قرآن کریم، مصطفی خمینی، ج ۱، ص ۳۳۳.

خداوند بدان‌ها مستحق عبادت است پیوسته و اینجا حمد را ذکر کرده و آن را به نعمتی که خداوند به واسطه‌ی آن شایان حمد است، ارتباط داده، بنابراین، تکراری در آن صورت نگرفته است.^۱

امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: بالجمله، از برای رحمت «رحمانیه» و «رحیمیّه» دو مرتبه و دو تجلّی است: یکی در مجلای ذات در حضرت واحدیت به تجلّی به فیض اقدس. و دیگر، در مجلای اعیان کونیّه به تجلّی به فیض مقدّس. و در سوره مبارکه اگر «رحمن» و «رحیم» از صفات ذاتیه باشد چنانچه ظاهرتر است در آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم این دو صفت را تابع «اسم» توان دانست تا از صفات فعلیه باشد؛ بنابراین، ابداً تکراری در کار نیست تا این که گفته شود برای تأکید و مبالغه است. و به این احتمال - و العلم عند الله - معنی آیات شریفه چنین می‌شود: بِمَشِئَتِهِ الرَّحْمَانِیِّ وَالرَّحِیْمِیِّ الْحَمْدُ لِذَاتِهِ الرَّحْمَانِیِّ وَالرَّحِیْمِیِّ. و چنانچه مقام «مشیت» جلوه ذات مقدس است، جلوه «رحمانیت» و «رحیمیت»، که از تعینات مقام مشیت است، جلوه رحمانیت و رحیمیت ذاتیه است.^۲

مؤلف عالیقدر تفسیر البیان نیز می‌گوید: آیه‌ی «الرحمن الرحیم» چنان که برخی از مفسران ادعا کرده‌اند، تکراری نیست و به قصد تأکید نیامده است، بلکه برای بیان منشاء اختصاص حمد به خدای تعالی آمده و با آوردن الفاظ الرحمن الرحیم در

۱. به نقل از مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳.

۲. تفسیر سوره حمد، ص ۴۸.

آغاز سوره به قصد تیمن و تبرک، از آن بی‌نیاز نمی‌توان بود.^۱

حضرت آیت الله مظاهری درباره فرق الرحمن الرحیم اول و دوم می‌فرماید: الرَّحْمَنُ الرحیم اول که آمد، گفتم که شروع در کار است و معنایش این است که با بسم الله می‌گوییم: خدایا شروع می‌کنم برای عظمت تو، شروع می‌کنم برای تبرک کار من، شروع می‌کنم برای اینکه کمک بگیرم از تو و شروع می‌کنم در این کار من با نام تو تمام بشود. لذا این که حاکی است در الرَّحْمَنُ الرَّحیم می‌آید یعنی خدایا شروع می‌کنم با اسم الرحمن و الرحیمت. شروع می‌کنم برای عظمتت، شروع می‌کنم برای اینکه کار من مبارک باشد با الرَّحْمَنُ الرَّحیم و شروع می‌کنم با اسم الرحمن الرحیم برای کارهایم. اما الرحمن الرحیم اینجا برای چیز دیگر آمده و آن این است که می‌گوییم خدایا حمد مختص توست چرا حمد مختص توست؟ برای اینکه پروردگار جهانی و چون پروردگار این جهانی، باید تو را ستایش کرد. خدایا حمد مختص توست. چرا حمد مختص توست؟ برای اینکه الرحمن الرحیمی که بعد مالک الیوم الدین دارد، خدایا حمد مختص توست. چرا حمد مختص توست؟ برای اینکه مالک در روز قیامت، همه کاره در روز قیامت تویی. لذا الرحمن الرحیم دوم که بحث امروزمان است، آمده، برای اینکه علت باشد برای الحمدلله، حمد مختص ذات خداست. چرا؟ برای اینکه الله مستجمع جمیع صفات کمالات است. حمد مختص خدا است. چرا؟ برای اینکه پروردگار جهان است. پروردگار همه موجودات است. حمد مختص خداست.

۱. البیان، ص ۴۸۷.

چرا؟ برای اینکه رحمن و رحیم است. کلمه رحمن و رحیم را در بسم الله الرحمن الرحیم معنی کردم. رحمن و رحیم هر دو از رحمت گرفته شدند آن عنایت خاصی که خدا به بنده‌هایش دارد با آن بخششی که می‌کند به این می‌گوییم رحمت. خدا رحمت می‌فرستد نعمت‌هایی که خدا به ما عنایت کرده است اینها رحمت است. برکات خداست. خدا می‌بخشد به ما، اما با رأفت، با مهربانی. بعضی می‌بخشند اما نه با رأفت، نه با مهربانی. پروردگار عالم دو بخشش دارد، دو تلافی دارد، یک تلافی عام «و اسبقَ عَلَیکم نعمه ظاهرة» این نعمت‌هایی که ما داریم، کافر هم دارد، چشم داریم، شعور داریم، عقل داریم و می‌توانیم نفس بکشیم. آن گلبول‌های سفید و قرمز برایمان کار می‌کند. این هوا برایمان کار می‌کند و بالاخره این نعمت‌ها را دارد و قابل شمارش هم نیست. این رحمن است که پروردگار عالم همه موجودات را موجود کرده است با این الرحمن با تجلی الرحمن و همه موجودات را تربیت می‌کند با همین الرحمن که به آن می‌گویند کُن رحمانی. خوب! این یک رحمت است که خدا به بنده‌هایش دارد، اما معلوم است که به مومن یک رحمت خاصی دارد یک محبت خاصی دارد. خدا مؤمن را دوست دارد، خوب! وقتی خدا مؤمن را دوست داشت توفیق به او می‌دهد، که قرآن اسم این را می‌گذارد نعمت باطنی. خدا ما را دوست دارد، ما ایرانیان را خدا دوست داشته، لذا علی را به ایران داده. خوب! این نعمت خیلی بالاست. ما (العیاذ بالله) نعمت امیرالمؤمنین، نعمت اهل بیت را نداشتیم، حالا سنی بودیم و دشمن اهل بیت هم بودیم، چه کار می‌کردیم؟! خوب! الان این

صعودی‌ها وضع‌های‌شان خیلی خوب است از نظر ظاهری، راست است خوب است. آن تمکن مالی‌شان، آن پشتوانه دنیا مخصوصاً آمریکا از آنها، آن تمکن قدرت‌شان و مهم‌تر از اینها نعمت باطنی، تشریف اینها در مدینه منوره، در مکه، خوب! اینها نعمت‌ها خیلی بالاست اما خوب! رسیدند به آنجا که یکی از فرایض‌شان یکی از تبلیغاتشان این است که شیعه را لعنتش کنند. شیعه را مهدور الدم که همین چند روزه اینها تا ایام حج تمام می‌شود بالاخره نیش‌ها برای شیعه دارند. مثل عقرب، مثل مار، خوب! چرا؟ برای اینکه اینها دوست اهل بیت هستند شیعه که دیگر چیزی ندارد. می‌گوید من عشق علی دارم و برای همین لعنتش می‌کنند دیگر. حالا اگر راستی شما حجازی بودید، یا حجاز آمده بود اینجا، اینجا چه کسی بود؟ بالاخره خدا رحمت کند آبا و اجدادمان را که این عُمر را برد، علی را آورد، خدا رحمتش کند، خیلی باید بهشان دعا کنید. خدا رحمت کند صفویه را، این شیعه‌گری را اینها آوردند و راستی در سر تا سر ایران خیلی باید دعا کنید به صفویه، به علما، علامه مجلسی، شیخ بهایی، اینها خیلی کار کردند. خیلی کار کردند و توانستند این شیعه‌گری را در ایران رسوخ بدهند، رسوخ بدهند به اینجا که خوب الان یکی از شما تمام دنیا را بهتان بدهند و بگویند دست از علی بردار، دست از امام حسین بردار، خوب! حاضر نیستید دیگر نه! تو را بچه‌هایت را در مقابلت ذره ذره کنند خوب! همین خانم، با این عاطفه‌اش بچه‌اش را در مقابلش ذره ذره کنند، بگویند یا بچه‌ات را ذره ذره می‌کنیم یا دست از زهرا بردار. خوب! بر نمی‌دارد دیگر، اینها را چه کسی

آورد؟ پدران ما، اجداد ما صفویه، مثل محقق دوم، مثل شیخ بهایی، مثل علامه مجلسی‌ها، اینها خیلی زحمت کشیدند. خیلی! و کارشان هم خیلی مهم بود. خیلی کار مهم بود. و در روز قیامت اینها پاداش خیلی دارند از امیرالمؤمنین. حالا مرادم اینجاست که رحیم یعنی اینکه خدا شیعه‌گری را به ما داده است، یک عنایت خاصی به مومن دارد و این عنایت خاص را می‌گوییم نعمت باطنی که قرآن می‌گوید «و اسبق علیکم نعمه ظاهره و باطنه». خدا مثل باران بر شما نعمت می‌بارد، نعمت ظاهری این‌کن رحمانی است، نعمت باطنی این‌کن رحیمی است. لذا در روز قیامت هم این است در روز قیامت هم خدا خیلی رحمن دارد به همه بنده‌هایش. در روایات می‌خوانیم؛ رحمت صد قسمت است. یک قسمتش را خدا داده به همه بنده‌هایش. ۹۹ تایش را گذاشته برای روز قیامت برای خودش، خوب! خیلی رحمت است اما مؤمن یک رحمت خاصی دارد این رحیمیت خداست. مثلاً شماها در روز قیامت زیر لوای حمد هستید. آنجا که امیرالمؤمنین یک بیرقی، لب حوض کوثر و شیعیانش آنجا است. خوب! به دست امیرالمؤمنین از آب کوثر می‌خورید. این رحمان نیست. این تلافی خداست به بنده‌های مؤمنش، بهش می‌گوییم؛ کن رحیمی، لذا اگر رحمان را بخواهیم معنی کنیم و رحیم را، این جوری است که الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ خدا رحم می‌کند در دنیا، در آخرت به همه، هر که قابل رأفت باشد، خدا رأفت به او دارد. اما خدا یک عنایت خاصی به شیعیان علی دارد یک عنایت خاصی به مؤمن دارد، این رحیم است. رحمان است برای همه. رحیم است برای مومن برای

شما. لذا شما هم مورد رحمانیت خدا هستید، هم مورد رحیمیت خدا. الحمدلله خیلی باید شکر کنیم، نمی‌کنیم. صبح به صبح این شکر را بکنید. خدایا الحمدلله من یهودی نیستم، من مسلمان هستم، خدایا من سنی نیستم. من شیعه هستم خدایا من بی‌نماز نیستم، من با نماز هستم. خدایا من روحانیت را دوست می‌دارم. دشمن روحانیت نیستم اینها خیلی نعمت بزرگی است خیلی نعمت دارد و این نعمت‌ها که کُن رحیمیت خداست، انسان باید شکرش را بکند.^۱

خداوند که خود را رحمان و رحیم معرفی می‌کند، بدین معناست که بخشش من با عاطفه و مهر همراه است و اگر بنده‌ی خداوند خود را به این اسمای حسنی می‌خواند، گذشته از جذب جود و عطا درصدد جلب انعطاف و گرایش مهربانانه‌ی اوست. در حقیقت، رحمان دو چیز می‌دهد: یکی اصل خواسته‌ی انسان؛ مانند، شفای بیماری یا مال و دیگری مهر و عاطفه، که امری معنوی است و بسیاری از کمبودهای روانی با آن جبران می‌شود.^۲

مالک يوم الدين

خدای سبحان مالک مطلق جهان‌ها و جهانیان است و چنین مالکیت نامحدودی در قیامت ظهور می‌کند، نه آن که در معاد حادث شود. خداوند که مدبّر و مربّی انسان‌هاست با بر پا کردن قیامت، راه تکامل نهایی انسان‌ها را می‌گشاید و با اعتقاد به قیامت که بهترین عامل رهایی انسان از تباهی است او را می‌پروراند و در

۱. www.almazaheri.ir/farsi

۲. تسنیم، ج ۱، ص ۳۸۱.

قیامت که ظرف ظهور مالکیت مطلق خداست و در آن روز همگان به مالکیت حق اعتراف می‌کنند، انسان‌ها را پاداش می‌دهد و چنین خدایی محمود است. یوم در این آیه به معنای ظهور است، به پاره‌ای از زمان و در قیامت همه‌ی ابعاد دین؛ مانند، توحید، اسمای حسنی خدا و اسرار و حقایق دیگر آشکار خواهد شد. این آیه‌ی کریمه با تبیین نظام غایی آفرینش، دلیلی دیگر برانحصار حمد به خداوند است؛ چنان که سندی برای معبود و مستعان بودن خداوند است و از این رو با آیات گذشته و آینده مرتبط است.^۱

واژگان شناسی

مَلِک: اسم فاعل از ریشه مَلِک، به معنای «توانایی» است که می‌تواند در مال خویش تصرف کند، به گونه‌ای که کسی نتواند او را از تصرف منع نماید. و مَلِک، فرد قادر و توانایی است که سیاست و تدبیر، او راست.^۲ راغب نیز در مفردات گفته است: مَلِک کسی است که در میان مردم به امر و نهی تصرف می‌کند.^۳ مَلِک از مُلک گرفته شده و جمع آن مُلُوک است. این آیه را به صورت «مَلِک یوم الدین» نیز قرائت کرده‌اند. عاصم و کسائی و خلف و یعقوب حصرمی، آیه را به صورت اوّل و باقی به صورت دوّم قرائت کرده‌اند.^۴

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲. مجمه البیان، ج ۱، ص ۲۴.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۷۲.

۴. مجمه البیان، ج ۱، ص ۲۳.

یوم: در عرف به معنای پاره‌ای محدود از امتداد زمان است؛ کم باشد یا زیاد و از این رو هم بر فاصله بین طلوع و غروب خورشید اطلاق می‌شود و هم بر مقاطع وسیع‌تری از زمان. در قرآن کریم یوم به معنای «ظهر» نیز آمده است، مانند؛ کَلَّ یوم هو فی شأن (الرحمان ۲۹) در این آیه‌ی کریمه یوم به معنای متعارف نیست؛ زیرا، خود یوم به معنای متعارف نیز شأن جدید فیض خداست و چون الفاظ برای ارواح معانی وضع شده است، این گونه استعمال حقیقی است، نه مجازی.^۱

دین: در اینجا دین به معنای جزا و حساب است. البته لغویون و مفسران معانی زیادی برای آن ذکر کرده‌اند مانند: جزاء، مکافات، حساب، قهر، غلبه، استعلاء، سلطان، مُلک، حکم، سیره و تدبیر.^۲ در مفردات آمده است: شریعت را به اعتبار طاعت و فرمانبری دین می‌خوانند و آن مانند ملّت و طریقه است، لیکن انقیاد و طاعت در آن ملحوظ می‌باشد.^۳

از جمله مواردی که دین در قرآن به معنای شریعت به کار رفته آیه زیر است:

قُلْ إِنِّیْ هِدَانِیْ رَبِّیْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ دِینًا قَیِّمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا. (انعام ۱۶۱) بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت فرمود؛ به دینی ارزنده، به آئین توحیدگرایی ابراهیم. و در آیه‌ی زیر به مفهوم طاعت به کار رفته است: وَمَنْ أَحْسَنُ دِینًا

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲. تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۷۵.

مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ (نساء ۱۲۵) و کیست بهتر (از نظر) دین، از آنکس که روی خود را به خدا آورد و نیکوکار (هم) باشد.

از آیات فراوانی که قیامت را یوم الدین معرفی می‌کند، بر می‌آید که قیامت، روز ظهور دین است؛ مانند، آیات ۱۶-۱۴ سوره انفطار، و از آن جا که دین معانی و مصادیق فراوان و گوناگونی از جمله جزا دارد، به قیامت روز جزا نیز گفته می‌شود، ولی جزا، تنها بخشی از دین (به معنای جامع آن) است که در آیهی إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامَ (آل عمران ۱۹) و مانند آن، استعمال شده است. در قیامت دین با همه ابعادش ظهور می‌کند.^۱

امین الاسلام طبرسی حدیثی از امام باقر(ع) نقل کرده که می‌فرماید: «یوم الدین، روز حساب است»^۲ مطابق این روایت «دین» به معنای «حساب» است، چرا که به قول مؤلف البیان، حساب مقدمه‌ی جزاست و روز حساب دقیقاً همان روز جزا می‌باشد.^۳ بنابراین، معنای آیه‌ی کریمه‌ی مالک یوم الدین این است که در آن روز، خدا مالک اشیاست و مالکیت او در آن روز، بر همگان ظاهر می‌شود، نه به این معنا که خداوند مالک آن روز است.^۴

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۳۹۰.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴.

۳. البیان، ص ۴۸۵.

۴. تسنیم، ج ۱، ص ۴۱۴.

تفسیر

آیا در قرائت نماز دو قرائت مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، و مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ. باعث می شود که دو معنی مختلف برای آیه تصور گردد؟ مَلِك و مالک در استعمالات روزمره هر کدام معنای مستقل دارند. اولی یک رابطه سیاسی است و دومی یک رابطه اقتصادی، آنجا که انسان با چیزی رابطه مالکیت پیدا می کند به این نحو است که می تواند از آن بهره برداری کند و آنجا که «مَلِك» می گوید یعنی قدرتی مافوق دیگری دارد و برای خود حق تدبیر و سیاست قائل است. ولی در هر دو مورد هیچ گونه واقعیتی در کار نیست، بلکه یک قرارداد صرف است؛ یعنی اینکه می گوییم فلان کس مالک فلان خانه است، یعنی در حال حاضر قرار بر این است که چنین اعتبار شود؛ و آنجا که گفته می شود فلان شخص مَلِك فلان ناحیه است نیز بیش از یک اعتبار نیست و لذا در هر دو مورد اگر اعتبار عوض شود، بلافاصله دیگر وجود ندارد، یعنی ممکن است لحظه ای دیگر مالک آن خانه و ملک آن ناحیه اشخاص دیگری باشند و رابطه با افراد جدید برقرار گردد.

در این گونه موارد که ملک بودن و مالک بودن با اعتبار تشکیل می شود، این دو معنی با یکدیگر کمال امتیاز را دارند؛ یعنی ملک کار مالک را نمی کند و مالک نمی تواند کارهای ملک را انجام دهد؛ یکی مُلک است دیگری مَلِك.

ولی در بعضی موارد این روابط حقیقی است. مثلاً اگر کسی بگوید من مالک قوای بدنی خویش هستم، معنایش این است که در بهره گیری از آنها صاحب حق و مختارم، یعنی قوه ای در وجود

من هست که من هر وقت بخواهم از آن استفاده می‌کنم و مثلاً با آن سخن می‌گویم و هر وقت نخواهم بهره‌برداری نمی‌کنم. اینجاست که چنانچه ملاحظه می‌کنید مَلِک با مالک هر دو مصداقاً یکی است؛ یعنی هم ما مالک اعضاء و جوارح خودمان هستیم و هم مَلِک و مسلط بر آنها، به دلیل اینکه یک امر تکوینی است نه قراردادی و مجازی محض.

در مورد پروردگار که خالق تمام جهان است و اراده اش قاهر بر همه عالم است وحدت مَلِک با مالک به خوبی روشن است و آنجاست که رابطه حقیقی بین مالک و مملوک برقرار است. لذا راجع به مُلک در قیامت در قرآن آمده است: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (مؤمن ۱۶).

بالتر اینکه در آیه دیگر آمده است: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ (آل عمران ۲۶) بگو ای خدای مالک مُلک. در این آیه مُلک و صاحب اختیاری در مدیریت، به عنوان یک امر مملوک فرض شده است. مفاد لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ نیز همین است و به اصطلاح «لام» افاده مُلک می‌کند. معنی آیه این است که مالک کیست؟ پاسخ این است که خداست. پس معلوم می‌شود که مُلک و مَلِک این قدرها از یکدیگر جدا نیستند و آن طور که گفته می‌شود دو قلمرو جداگانه ندارند.^۱ آیت الله مظاهری درباره اختلاف قرائت در این آیه می‌فرماید: حالا چرا مالک اختلاف در قرائت ما نداریم، این غلط است، یک قرائت بیشتر نیست، همان قرائتی است که از طرف حق تبارک و تعالی به پیغمبر اکرم نازل شده است و پیغمبر

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۲۷-۲۹.

اکرم هم تعلیم کُتاب وحی، هم تعلیم دیگران کرده است و همین قرائت مشهور از زمان پیغمبر اکرم تا به الان آمده تا روز قیامت هم خواهد رفت. لذا همین رسم الخطی که نوشته مالک یوم الدین همین است. بله شما مثلاً در حالی که در خانه تان مالک هستید ملک شما اعتباری است اما ملک هم هستید. یعنی تمام اختیارات خانه مال شماست می توانید بفروشید، می توانید بفروشید. می توانید هدیه کنید اصلاً ملک یعنی پادشاه و پادشاه چون اختیار دارد، اختیار اعتباری، بهش ملک می گویند یا مالک اعضا و جوارحمان هستیم این مثال یک قدری نزدیکتر است. یعنی چشم ما، گوش ما، زبان ما، دست ما، ما این که می توانیم حرف بزنیم، مالک بر زبان مان هستیم، می توانیم گوش بدهیم، می توانیم ببینیم، مالکیم بر همه اعضا و جوارحمان، لذا ما راجع به اعضا و جوارحمان هم مالکیم، هم ملک، راجع به خانه مان هم مالکیم، هم ملک و راجع به هر چه داریم. پروردگار عالم معلوم است در این دنیا مالک است ملک است، چون همه چیز مال خداست. الحمدلله رب العالمین را گفتیم همه چیز مال خداست. اگر هم به ملک اعتباری یا ملک واقعی من چیزی دارم آن هم از طرف خداست. این خوب، در این دنیا معلوم است که من مالک هستم، خدا هم مالک است، یعنی من، من در مقابل خدا زیاد است اما و الامر یومئذ لله. کار همه اش دست خداست. این دیگر در روز قیامت است. در قرآن می فرماید، خطاب می شود «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» خود خدا جواب می دهد: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» سلطنت الان مال کیست؟ اختیار تام مال کیست؟ همه کار کیست؟ خوب!

مردم جواب می‌دهند، خدایا تو خود خدا هم در قرآن جواب می‌دهد «الله الواحد القهار» آن خدایی که یک است یعنی هیچ کس در مقابلش عرض اندام ندارد و آن خدایی که غلبه دارد در عالم وجود، لذا مالک یوم الدین معنایش اینجور می‌شود که صاحب اختیار به تمام معنا در روز قیامت، خدا هیچ کس، هیچ چیزی در مقابل خدا عرض اندام نیست اگر شرکی باشد، اینجاست. اگر مَنْ، منی باشد اینجاست و اما در روز قیامت دیگر همه چیر دست خداست. گفتیم: حتی شفاعت هم به اذن خداست، معلوم است دیگر، پیغمبر اکرم، ائمه طاهرین، اینها در روز قیامت خیلی شفاعت می‌کنند، اختیار تام هم دارند، اما این اختیار تام را چه کسی داده است به پیغمبر خدا؟ در روایات می‌خوانیم که یک منبری از نور گذاشته می‌شود و آن پله بالا پیغمبر، پله بعدش امیرالمؤمنین، یک ملک می‌آید کلید بهشت دستش می‌دهد، به پیغمبر اکرم می‌گوید: یا رسول الله اختیار تام مال تو. یک ملک دیگر می‌آید کلید جهنم را می‌دهد، می‌گوید: یا رسول الله اختیار تام مال تو. پیغمبر اکرم می‌دهد به امیرالمؤمنین هر دو را، یا علی اختیار تام مال توست. خیلی خوب اینها مسلم است اختیار تام مال اینهاست. اما به اذن چه کسی؟ چه کسی اینها را داده؟ خدا به توسط آن ملکی که مربوط به بهشت و مربوط به جهنم بود، پس همه چیز در این دنیا هم همینطور است، اینجا الحمدلله رب العالمین یعنی همه چیز دست خداست. پروردگار عالم است که مربی این عالم وجود است، مالک یوم الدین باز هم همین است که در روز قیامت همه چیز دست خداست و اینکه هی مرتب به

زبان‌های متعدد تکرار می‌شود برای اینکه ما موحد شویم ما دیگر توجه کنیم از خود چیزی نداریم. ما توجه کنیم کسی چیزی در این عالم هستی نیست جز خدا. ما بقی دیگر وجود نما هستند، چیز نما هستند. واقعیت ندارند یوم الدین هم گفتیم که این به اعتبار این که همه چیز در آنجا ظهور و بروز پیدا می‌کند به این می‌گویند یوم الدین. حالا چرا یوم الدین بهش می‌گویند؛ دین را به معنای حساب، به معنای جزا، لغت معنا کرده می‌شود یوم جزا در روزی که پروردگار عالم به هر کس پاداشش را می‌دهد به خوب‌ها، به بدها، لذا مالک یوم الدین است یا اینکه نه اصلاً دین یعنی اعتقادات، اخلاقیات و احکام. به این می‌گویند: دین. دین اسلام یعنی اعتقادات یعنی اخلاقیات یعنی احکام. به این می‌گویند دین اسلام این دین اسلام در روز قیامت ظاهر می‌شود ظاهر می‌شود یعنی چه؟ یعنی اعتقادات من بروز و ظهور می‌کنند اخلاقیات من بروز و ظهور می‌کنند، کارهای من بروز و ظهور می‌کنند که بهش می‌گویند تجسم عمل در روز قیامت در اینجا دینش بروز و ظهور ندارد. اما در روز قیامت دین بروز و ظهور می‌کند یعنی تمام اعتقادات من، مردم می‌بینند، اگر اعتقاد به خداست، می‌بینند، اگر اعتقاد به (العیاذ بالله) غیر خداست، آن هم می‌بینند. اخلاقیات من همه رو می‌افتد. چنانچه اعمال من هم رو می‌افتد. شاید این معنا بهتر از معنای آن اولی و دومی‌ها باشد که بگوییم مالک یوم الدین، پروردگار عالم مالک در روز قیامت است حالا روز قیامت را چرا یوم الدینش می‌گویند؟ برای این است به قول قرآن «هُم بَارِزُونَ» در روز قیامت همه چیز

ظاهر می‌شود. همه چیز بروز پیدا می‌کند. اگر در دنیا ما خود را ساخته باشیم آنجا آدم وارد صف محشر، می‌شویم. اَحَد، اخلاق خوب، اعمال خوب، اعتقادات خوب، و اگر (العیاذ بالله) در دنیا خود را ساخته باشیم در روز قیامت بروز و ظهور می‌شود اعتقادات ما به صورت یک میمون. اخلاقیات ما به صورت یک میمون. اگر العیاذ بالله اعتقادات ناروا داشته باشیم اعتقادات به صورت غریزه جنسی مثل زمان ما می‌آیند صف محشر یک مشت میمون همه چیز بارز و ظاهر می‌شود به این حساب می‌گوییم مالک یوم الدین یعنی پروردگار عالم صاحب اختیار دین است. در روز قیامت آن است که همه چیز را بارز و ظاهر می‌کند. آدم‌های خوب یک سر و گردن بالاتر از همه با یک نورانیت خاص؛ آدم‌های بد سر به زیر و دست بسته با یک شرمندگی خاصی، این جور می‌آیند صف محشر و آنچه هست ظاهر می‌شود.^۱

ایّاک نعبد و ایّاک نستعین

شناخت و پذیرش اسمای حسنای خداوند (الوهیبت، ربوبیت، رحمانیت، رحیمیت و مالکیت) انسان غایب از خدا را به محضر او آورده، شایسته‌ی خطاب با وی می‌کند و از این رو عبد سالک پس از معرفت خدا و اعتقاد به اسمای حسنای او، خود را در محضر خدا یافته، با التفات از غیب به خطاب می‌گوید: بار خدایا تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو مدد می‌جوییم (حتی برای پرستش) و جز تو کسی شایسته‌ی خضوع نیست.

۱. www.almazaheri.ir/farsi

خدای سبحان یگانه معبود و یکتا مستعان جهان آفرینش است؛ زیرا، تنها مبدائی است که همه‌ی کمالات را دارد؛ الله، هر موجودی را می‌پروراند؛ ربّ العالمین، رحمتی بی‌کران برای همه و رحمتی ویژه برای مؤمنان دارد؛ الرحمن الرحیم، او تنها مرجعی است که سلطه‌ی مالکانه‌اش در قیامت بر همگان آشکار می‌شود و در آن روز براساس عدالت و حکمت، پاداش و کیفر می‌دهد؛ مالک یوم الدّین.^۱

واژگان شناسی

ایّاک: ضمیر مفصل منصوب است که ضمائر نصب برای روشن شدن مرجع ضمیر به آن داخل می‌شوند.^۲ و همچنین برای افاده‌ی حصر، بر فعل خود (نعبد) مقدم شده است. و آن تقدّم معبود بر عابد و عبادت است.^۳

نعبد: از ریشه عباد، عبوده و عبودیه؛ به معنای ذلّت و خواری گرفته شده است. جمع میان مفاهیمی که در مفردات راغب و صحاح و قاموس و اقرب الموارد درباره‌ی عبادت آمده، روشن می‌کند که عبادت همان تذلل و اطاعت است. در البیان آمده است که عبادت در لغت به یکی از سه معناست: اوّل – طاعت؛ یس/۶۰. دوّم – خضوع و تذلل؛ مؤمنون/۴۷. سوّم – تأله؛ رعد/۳۶. (البیان، ص ۴۸۹-۴۸۸) طبرسی در ذیل همین واژه می‌گوید: به جاده‌ای که در اثر رفت و آمد، زیاد، کوبیده و نرم

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲. کشاف، ص ۱۳.

۳. تسنیم، ج ۱، ص ۴۱۵.

شده «طریق مُعَبَّد» (راه هموار) می‌گویند.^۱

امام خمینی (ره) می‌فرماید: «عبادت» را اهل لغت به معنای غایب خضوع و تذلل دانسته‌اند؛ و گفته‌اند چون عبادت اعلیٰ مراتب خضوع است، پس لایق نیست مگر برای کسی که اعلیٰ مراتب وجود و کمال و اعظم مراتب نعم و احسان را دارد؛ و از این جهت عبادت غیر حق شرک است. و شاید «عبادت» که در فارسی به معنای «پرستش» و «بندگی» است - در حقیقتش بیش از این معنی که گفته‌اند مأخوذ باشد؛ و آن عبارت است از خضوع برای خالق و خداوند. و از این جهت، این طور از خضوع ملازم است با اتخاذ معبود را اله و خداوند، یا نظیر و شبیه و مظهر او، مثلاً؛ و از این جهت، عبادت غیر حق تعالیٰ شرک و کفر است. و اما مطلق خضوع بدون این اعتقاد یا تجزّم به این معنی ولو تکلفاً ولو به غایت خضوع برسد، اسباب کفر و شرک نمی‌شود؛ گرچه بعضی انواع آن حرام باشد، مثل پیشانی به خاک گذاشتن برای خضوع و این گرچه عبادت و پرستش نیست، ولی ممنوع است، شرعاً علی الظاهر. پس احتراماتی که صاحبان مذاهب از بزرگان مذهب خود می‌کنند با اعتقاد به آن که آنها بندگان هستند که در همه چیز محتاج به حق تعالیٰ هستند در اصل وجود و کمال آن و عباد صالحی هستند که با آن که مالک نفع و ضرر و موت و حیات خود نیستند، به واسطه عبودیت مقرب درگاه و مورد عنایات حق تعالیٰ و وسیله عطیات اویند، به هیچ وجه شایبه شرک و کفر در آن نیست؛ و احترام خاصان خدا احترام او

۱. مجمع البیان، ص ۲۵.

و «حَبِّ خَاصانِ خدا حَبِّ خداست».^۱

نستعین: از باب استفعال و مصدر آن استعانه به معنای یاری خواستن که هم متعدی با باء است (استعنتُ به) و هم متعدی بنفسه. نستعین؛ استعانت طلب معونت و عون است و عون به معنای مطلق نصرت و یاری کردن است.^۲

نکته جالبی که در اینجا - که مرحله توحید عملی و مرحله «شدن» انسان است - وجود دارد این است که در کلمه نَعْبُدُ ضمیر جمع آورده شده و به صورت مفرد یعنی اَعْبُدُ گفته نشده است. گفته نشده: «من تنها تو را می پرستم» بلکه گفته شده «ما تنها تو را می پرستیم». آن نکته در این مقام که مقام ساختن شدن انسان است این است که انسان همان طور که در پرتو شناخت خدا و توجه به او ساخته می شود نه در صورت غفلت از او و بی خبری از او، همان طور که در عمل و فعالیت ساخته می شود نه با نظر و اندیشه محض، همچنین انسان در ضمن عمل اجتماعی و همراه و هماهنگ با جامعه توحیدی ساخته می شود نه منفصل و جدا از قافله اهل توحید. انسان موجودی است فکری، الهی، عملی، اجتماعی. انسان بدون اندیشه و شناخت، انسان حقیقی نیست. انسان بریده از خدا و غافل از خدا انسان نیست. انسان اندیشنده الهی بریده از عمل نیز انسان حقیقی نیست، انسان کاستی گرفته است. همین طور انسان اندیشنده خداشناس عملی بریده از جامعه توحیدی نیز انسان ناقص است. پس در

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۶۸-۶۹.

۲. تسنیم، ج ۱، ص ۴۱۶.

حقیقت معنی اِیَاکَ نَعْبُدُ این است: خدایا ما مردم جامعه توحیدی در حرکتی هماهنگ، همه با هم به سوی تو و گوش به فرمان تو روانیم.^۱

تفسیر

در تفسیر منسوب به امام حسن عسگری علیه السلام آمده است: امام علیه السلام اظهار نمود که در «ایاک نعبد و ایاک نستعین» خدای تعالی فرمود: ای آفریدگان! که در نعمت سرشار من غوطه ورید، بگوئید: (تنها تو را می‌پرستیم)! ای خدائی که نعمت فراوان و رحمت گوناگون به ما ارزانی داشته‌ای، با ذلت و کرنش و فروتنی، بدون ریا و شهوت و جاه، خالصانه، تو را فرمانبرداریم (و تنها از تو یاری می‌طلبیم)، بر طاعت و بندگیت، آنچنان که فرمودی، از تو کمک می‌خواهیم و از دنیای خود، آنچه از آن نهیش کردی، حذر کنیم، و تقوا پیشه‌ی خود سازیم، و از شیطان که از درگاه مقدست دور است، و از جن و انس گمراه کننده‌ی سرکش و از ستمگران آزار پیشه، به دامن عصمت چنگ زنیم.

علامه طباطبائی درباره‌ی علت ذکر «ایاک نستعین» بعد از «ایاک نعبد» چنین می‌گوید: اظهار عبودیت در عبارت ایاک نعبد هم از نظر معنا و هم از حیث اخلاص، هیچ نقصی ندارد و تنها چیزی که در آن به نظر می‌رسد، نقص باشد این است که بنده این عبادت را به خودش منسوب می‌سازد و به ملازمه برای خود دعوی استقلال در وجود و قدرت و اراده می‌کند، حال آنکه

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۴۳.

مملوک هیچ‌گونه استقلالی در هیچ جهتی از جهاتش ندارد، چون مملوک است و گویا برای تدارک و جبران همین نقص (ویا سوء تفاهم!) که در بادی امر به نظر می‌رسد، عبارت: ایاک نستعین را، از پس ایاک نعبد اضافه کرده تا برساند که، همین عبادت را هم با استقلال انجام نمی‌دهیم، بلکه اگر عبادتی هم می‌کنیم از تو نیرو می‌گیریم و استعانت می‌جوئیم، و ممکن است استعانت و عبادت را به همین دلیل به یک سیاق (نعبد و نستعین) آورده باشد^۱

ممکن است در اینجا سؤالی مطرح شود و می‌توان این سؤال را به دو گونه مطرح کرد: یکی از نظر اصل استمداد و استعانت. از نظر علمای تعلیم و تربیت و علمای اخلاق، انسان باید اعتماد به نفس داشته باشد. اعتماد به غیر و استعانت و استمداد از غیر، انسان را موجودی اتکالی و ضعیف می‌سازد؛ بر خلاف اعتماد به نفس که قوا و نیروهای انسان را بیدار و زنده می‌کند.

طبق این اصل باید به خود تکیه داشت نه به غیر، اعم از اینکه آن غیر، خدا باشد یا غیر خدا. به همین دلیل علمای امروز «توکل» را که اعتماد به خداست و موجب سلب اعتماد از خود است، نفی می‌کنند و غیر اخلاقی می‌شمارند.

ممکن است این سؤال به صورت دیگری مطرح شود و آن اینکه چرا نباید از غیر خدا استعانت و استمداد جست؟ اینکه غیر خدا را نباید عبادت کرد، منطقی است اما اینکه از غیر خدا نباید استعانت و استمداد جست، چه منطقی دارد؟ خداوند، عالم را عالم اسباب قرار داده و ما انسان‌ها را به انسان‌های دیگر و به

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۶.

اشیاء دیگر نیازمند ساخته است و ما ناچار برای رفع نیازهای خود باید از اشیاء دیگر و از انسان‌های دیگر در زندگی کمک بگیریم و استمداد کنیم.

در پاسخ این سؤال باید بگوییم که مطلب چیز دیگری است. این طور نیست که هرگونه کمک‌گیری از غیر و اعتماد به غیر قبیح باشد، بلکه خداوند اصولاً انسان را موجودی نیازمند به غیر، خلق کرده؛ یعنی جامعه انسان‌ها این طور است که هر کس به دیگری محتاج است و اینکه می‌بینیم در سفارشات اسلامی دائماً امر به تعاون می‌کنند نمایانگر همین حقیقت است. قرآن مجید می‌فرماید:

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى (مائده ۲) در کارهای نیک یکدیگر را مدد برسانید.

کلمه «تعاون» از ماده «عون» است. اگر استعانت از غیر در هیچ حدی جایز نبود پرورگار سفارش به تعاون نمی‌کرد، بلکه می‌رساند: شما به یکدیگر محتاج هستید و لذا بایستی یکدیگر را مدد و یاری کنید.

شخصی در حضور حضرت امیر به این تعبیر دعا کرد: خدایا مرا محتاج خلق خودت نگردان! حضرت فرمود: دیگر این طور نگو. عرض کرد: پس چه بگوییم؟ فرمود: بگو خدایا مرا محتاج بدان خلق خودت قرار نده. و منظور این است که جمله اول نشدنی است زیرا نحوه خلقت انسان این طور است که همواره در پیشبرد زندگی دنیایی خودش به دیگران نیازمند است. پس در جمله **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** نمی‌گوید که انسان نباید استمداد از دیگران

بجوید. پس مطلب چیست؟

آنچه این آیه شریفه می‌رساند این است که: آن اعتماد نهایی و آن تکیه گاه قلب انسان یعنی آنچه که در واقع و نفس الامر انسان به آن تکیه دارد، بایستی خدا باشد و آنچه را که از آن در دنیا استمداد می‌جوید به عنوان وسیله بداند، و بداند که حتی خود انسان، قوای وجودی او، نیروی بازوی او، نیروی مغزی او، همه و همه وسائلی هستند که خداوند آفریده و در اختیار او نهاده است و سر رشته در دست اوست. و لذا چقدر انسان در دنیا به وسائلی اعتماد می‌کند ولی بعد می‌بیند که بر خلاف انتظارش آن وسیله کمکی که باید بکند، انجام نداد. گاهی می‌شود که به قوای خویش اعتماد می‌کند و می‌بیند که حتی آنها نیز تخلف می‌ورزند. تنها قدرتی که اگر انسان به او تکیه کند و برنامه‌اش را با او تنظیم کند، هیچ نگرانی نخواهد داشت، خداست.^۱

اهدنا الصراط المستقیم

عبد سالک برای رسیدن به لقای خدای سبحان نیازمند صراطی است که از آسیب کجی و اعوجاج و از دستبرد شیطان مصون باشد و محتاج نور هدایتی است که راه را به وی نموده، او را تا رسیدن مقصد نهایی رهبری کند.

عبد سالک در این آیه هدایت به صراط مستقیم را از خدا درخواست می‌کند و این هدایت همان هدایت تکوینی است؛ زیرا گوینده (نمازگزار یا قاری قرآن) پس از شناخت خداوند و ایمان

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۴۴-۴۶.

به او، نور هدایت می‌طلبد، تا در پرتو آن، راه و پرتگاه را بشناسد و چون پویایی انسان دائمی است و راه حق نیز مراحل فراوانی دارد، عبد سالک باید همواره هدایت به صراط مستقیم را از خدا بخواهد.

صراط بزرگراهی است که از یک سو به خدای سبحان مرتبط است (و از این رو واحد است، نه کثیر) و از سوی دیگر در فطرت یکایک انسان‌ها قرار دارد و از نهاد آنها آغاز می‌شود و از این رو پیمودن آن دشوار نیست و هر کس آن را بپیماید به لقاء الله می‌رسد.

واژگان شناسی

اهدنا: هدایت در لغت به معنای دلالت و ارشاد است و آن دو گونه است: یکی نشان دادن راه، که به آن «ارائه طریق» می‌گویند و دیگری رساندن راهیان به هدف که از آن به «ایصال به مطلوب» تعبیر می‌شود.

صاحب مجمع البیان نیز گفته است: هدایت در لغت، یعنی، ارشاد و دلالت کردن بر چیزی. در مفردات نیز آمده است: هدایت، دلالت و راهنمایی از روی لطف است.

صراط: امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان آن را، راه آشکار و فراخ معنا کرده به این دلیل که رهگذر خود را انگار می‌بلعد. علامه طباطبائی نیز «صراط» و «سبیل» و «طریق» را قریب المعنی دانسته است. زمخشری گوید: اصل واژه‌ی صراط با سین (سراط) از «سرط الشیء» یعنی، او را بلعید، گرفته شده است و به خاطر وجود «طاء» «سین» به «صاد» قلب شده است؛

مثل، کلمه‌ی «مصیطر» که اصل آن «مسیطر» بوده است و به دلیل مذکور «سین» قلب به «صاد» شده است. این کلمه ۴۵ بار در قرآن بکار رفته که معمولاً صفت مستقیم بعد از آن ذکر شده است. همین امر موجب گردیده که برخی لغویون اصلاً معنای آن را «راه راست» بنویسند.

«صراط» در اکثر آیات قرآن کریم در معنای راه خدا؛ یعنی، دین حق و شریعت حق بکار رفته است و در بعضی از آیات می‌شود، گفت: مراد از آن راه معمولی است.

مستقیم: اسم فاعل از باب استفعال و به معنای معتدل است. در مفردات آمده است: استقامت طریق، آن است که راست و بر خط مستوی باشد و طریق حق را به آن تشبیه می‌کنند؛ مثل، «اهدنا الصراط المستقیم».

آیت الله خویی می‌گوید: استقامت؛ یعنی، اعتدال و آن ضد انحراف به راست یا چپ است و «صراط مستقیم» یعنی، راهی که سالک خود، به نعیم ابدی و رضوان خدا رهنمون می‌شود.

تفسیر

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «اهدنا الصراط المستقیم» می‌فرماید: مقصود این است که ما را بر راهی که به محبت تو می‌رسد و به بهشت واصل می‌گردد و مانع از پیروی هوس‌های کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است، ثابت بدار.

امام خمینی (ره) هدایت را این گونه تعبیر می‌کند: از برای هدایت به حسب انواع سیر سایرین و مراتب سلوک سالکین الی الله مقامات و مراتبی است. و ما به طریق اجمال اشاره به بعض

مقامات آن می‌کنیم تا در ضمن، «صراط مستقیم» و «صراط مفرطین»، و «صراط مفرطین» که «مغضوب علیهم» و «ضالین» می‌باشند، به حسب هر یک از مراتب معلوم گردد.

اول، نور هدایت فطری است؛

دوم، هدایت به نور قرآن است.

سوم، هدایت به نور شریعت است.

چهارم، هدایت به نور اسلام است.

پنجم، هدایت به نور ایمان است.

ششم، هدایت به نور یقین است.

هفتم، هدایت به نور عرفان است.

هشتم، هدایت به نور محبت است.

نهم، هدایت به نور ولایت است.

دهم، هدایت به نور تجرید و توحید است.

و برای هر یک، دو طرف افراط و تفریط و غلو و تقصیر است،

که تفصیل آن موجب تطویل است. و شاید اشاره به بعض آن یا

تمام مراتب آن باشد حدیث شریف کافی که می‌فرماید: نَحْنُ آلُ

مُحَمَّدٍ، النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْغَالِي، وَلَا يَسْبِقُنَا

التَّالِي. «ما آل محمد جمعیت میانه هستیم، پیشی گیرنده به ما

نمی‌رسد و پیرو از ما پیشی نمی‌گیرد».

و فی الحدیث النبوی: خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ يَلْحَقُ

بِهِمُ التَّالِي وَيَرْجِعُ إِلَيْهِمُ الْغَالِي.^۱

علامه طباطبائی می‌گوید: خدای تعالی در کلام مجیدش

۱. ۱- تفسیر سوره حمد، ص ۷۴-۷۸.

کراراً نام «صراط» و «سبیل» را می‌برد و آنها را «صراط» و «سبیل»‌های خود می‌خواند. اما تفاوت در اینجاست که او بیش از یک صراط را به خود نسبت نداده، ولی چندین سبیل را به خود منسوب داشته است. از همین جا آشکار می‌شود که بین خدا و بندگان، چند سبیل و یک صراط مستقیم برقرار است؛ مثلاً، درباره‌ی سبیل فرموده است: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ** **سُبُلَنَا ...**، (عنکبوت ۱۶۹).

آنان که بکوشند در راه ما هر آینه بنمایی‌شان راه‌های خویش را، ولی هر کجا که از صراط مستقیم گفتگو شده آن را یکی ذکر کرده است. وانگهی جز در آیه مورد بحث که صراط مستقیم را به برخی از بندگان نسبت داده است، (صراط‌الذین انعمت علیهم) در هیچ مورد صراط مستقیم را به هیچ کس نسبت نداده است، بر خلاف سبیل که آن را در چندین جا به چند طائفه از خلقت نسبت داده است ... از همین جا مشخص می‌شود که سبیل غیر از صراط مستقیم است. چون سبیل متعدد است و به اختلاف احوال سالکان راه عبادت دگرگون می‌شود، به خلاف صراط مستقیم که یکی است که در مثل، شاهرهای است که همه‌ی راه‌های فرعی بدان منتهی می‌شود. همچنان که آیه‌ی: **... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**، (مائده ۱۶-۱۵) اینک از جانب خدا نوری و کتابی روشنگر به شما رسیده است، به وسیله‌اش خدا هر کس را که در پی خشنودی وی باشد به راه‌های ایمنی هدایت

می‌کند و آنان را از تاریکی‌ها به اذن خویش، به سوی روشنایی خارج می‌سازد و آنان را به راه راست هدایت می‌کند. بدان اشاره دارد. چون «سبیل» را جمع آورده: (سُبُل) و صراط را یکی دانسته است.

حال مقصود این است که صراط مستقیم تبلور همه‌ی آن سبیل‌هاست و با این که آن سبیل‌ها چنان که مذکور افتاد، راه‌های فرعی است که بعد از متصل شدن به یکدیگر به صورت صراط مستقیم و شاهراه در می‌آیند.^۱

حضرت آیت الله مظاهری در معنای هدایت و صراط می‌فرماید: هدایت در اینجا، هدایت عنائی است پروردگار عالم سه تا هدایت دارد. یک هدایت مربوط به همه موجودات است هر موجودی را که پروردگار عالم خلق کرده است نحوه ادامه حیاتش را هم به او داده است. «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»، خدا خلق کرده است همه موجودات و نحوه هدایتش را هم به او داده است. این هدایت، مال همه موجودات است. از عالم مجردات، عالم ماده، عالم جماد، عالم نبات، عالم حیوان و عالم انسان. یک هدایت دیگر خدا دارد، آن هدایت مختص به انسان‌ها است. آن هم برای همه انسان‌ها. صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمده برای همان هدایت، به آن می‌گویند هدایت تشریعی، آمده راه را نشان بدهد و ما خودمان در آن راه بیفتیم و به مقصود برسیم که انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً. این هم هدایت دوم برای همه انسان‌ها. هدایت سوم مختص به بعضی انسان‌ها.

۱. المیزان، ج ۱، ص ۳۱.

آن کسانی که اسلام دارند، ولایت دارند. در راه هستند. به جاهایی رسیدند که دست عنایت خدا روی سر اینهاست. اینها را پروردگار عالم به مقصود می‌رساند، به مطلوب می‌رساند، لااقل تا این اندازه که عاقبت‌شان را به خیر می‌کند، تا این اندازه که آنها را به بهشت می‌رساند و اگر هم راستی اهل کار باشند، اگر خودشان را مورد عنایت خدا قرار بدهند، آنها را می‌رساند به مقام عند اللهی، می‌رساند به آنجا که به غیر خدا کسی نداند، به غیر خدا کسی نبیند، به این می‌گویند هدایت عنائی. این مختص به بعضی بنده‌هاست، بنده‌های خالص، بنده‌های در راه. این اهدنا الصراط المستقیم را گفتم که مفسرین گفتند که مراد هدایت تشریعی است. قسم دوم: به خودشان اشکال کردند که اگر قسم دوم باشد که ما داریم ما هم مسلمانیم هم شیعه، خوب! دیگر وقتی داریم در نماز برای چه می‌خواهیم؟ اهدنا الصراط المستقیم دیگر برای چه؟ لذا جواب دادند که معنایش این است که خدایا ما را ثابت قدم بدار، خدایا عاقبت‌مان را به خیر کن، جوری نشود یک وقت این ولایت را از دست بدهیم. لذا اهدنا الصراط السمتقیم یعنی خدایا ادامه بده کار را، ما بتوانیم ولایت را ببریم تا آخر. دیروز عرض کردم این معنایی که من می‌کنم بهتر از آن معنا است و آن معنا این است که هدایت سوم یعنی خدایا دست عنایت تو همیشه روی سر من باشد. اهدنا الصراط المستقیم یعنی خدایا من در راه هستم این راه راهنما می‌خواهد. خدایا من در راه هستم. خدایا این راه تو را می‌خواهد، راه باریک است، راه سخت است. خدایا این راه مستقیم که بالاخره منتهی به تو می‌شود، آن

تو را می‌طلبد. خدایا آن به آن مرا یاری کن که این راهی که ما داریم می‌رویم یعنی راه به سوی خدا که به آن می‌گوییم راه ولایت. در روایات دارد، اهدنا الصراط المستقیم صراط علی، لذا بعضی از اخباری‌ها خیال کردند که یک علی در تقدیر است لذا در نمازشان می‌خوانند اهدنا الصراط علی مستقیم. نه خود این صراط المستقیم یعنی ولایت و این ولایت معلوم است مراتب دارد. لذا مراتب دارد به این معنا که الان یک درجه ولایت داریم می‌گوییم خدایا دو درجه بده، سه درجه بده. خدایا حدّ یقف ندارد ما همین‌طور حرکت در حرکت هستیم. خدایا راهنما می‌خواهیم. راهنمای این حرکت ما تو، آن هم راهنمای این که دست ما را بگیری. اهدنا الصراط المستقیم. یعنی خدایا در این راه دست ما را بگیر. مورد عنایت خودت قرار بده. ما همیشه مورد عنایت تو باشیم. این راجع به اهدنا، راجع به صراط المستقیم هم گفتیم یعنی اسلام که بهترین ادیان است، جامع‌ترین ادیان است. هر چه پیامبران آوردند این اسلام دارد هر چه دیگران گفتند، این اسلام دارد، این اسلام مثل الله است، همین‌طور که الله مستجمع جمیع صفات کمالات است. اسلام مستجمع جمیع صفات کمالات است و در قرآن زیاد آمده که صراط المستقیم گفته شده و از او اراده شده اسلام. در سوره انعام وقتی که اسلام را پیغمبر معرفی می‌کند در آخر کار می‌فرماید: ان هذا صراطی مستقیماً فاتَّبِعوه، این راه مستقیم من است اگر شما می‌خواهید به جایی برسید متابعتش بکنید لذا صراط مستقیم یعنی اسلام یعنی آن دینی، آن راهی، که انسان را به خدا برساند، انسان را به مطلوب برساند،

به مقصود برساند، آن دینی، آن راهی، که انسان در این دنیا یک گمشده دارد و این نمی‌داند گمشده‌اش چیست؟ خیال می‌کند گمشده‌اش این دنیا است. لذا شبانه روز برای این دنیا می‌طلبد، اما به جایی نمی‌رسد، دنیا طلبیدم به جایی نرسیدم ولی بعضی از انسان‌ها گمشده را پیدا می‌کنند، در همین دنیا گمشده‌شان کیست؟ خدا. لذا بهترین لذت‌های‌شان در دل شب رابطه با خداست. بهترین لذت‌های‌شان انفاق در راه خدا. «تتجافی جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعاً و مما رزقناهم ينفقون». یک بنده‌هایی هستند لذت‌شان این است در شب پشت پا بزنند به خواب، به رختخواب، با خدا درد دل کنند و خدا حکومت بر دل اینها بکند گاهی صفت جمال خدا، گاهی صفت جلال خدا، گاهی از ابهت خدا گاهی از خشیت خدا به حالی باشند، مثل امیرالمؤمنین. گاهی غش کند، غش یعنی مدهوش شود. نه آن غشی که ما می‌کنیم. گاهی مدهوش شود، از جمال خدا، گاهی مدهوش شود از جلال و خشیت خدا. خوب این بالاترین لذت است. بعد می‌فرماید: بالاترین لذت هم در روز این است که به درد مردم برسد، بالاترین لذت در معنایش هم این است که خدمت کند به بنده‌های خدا برای اینکه بنده‌های خدا منسوب به خدا هستند. همین‌طور که خدا را دوست دارد بنده‌هایش را دوست دارد و بعد قرآن می‌فرماید: این هیچ کس نمی‌داند این چه لذتی دارد.

«فلا تعلم نفس ما اخفيه لهم من قرء أعین». مگر اینکه آن هم خودش به این مقام برسد و الا انسان با این گفتن‌ها، با

شنیدن‌ها بتواند درک کند که آن مقام عند اللهی یعنی چه؟ آن رابطه با خدا چه لذتی دارد، باید به او رسید، لذا راه مستقیم انسان را به مطلوب می‌رساند، لذا مصداق کاملش می‌شود اسلام. معنایش این است؛ خدایا دست عنایت تو، دلم می‌خواهد روی سرم باشد که من به این اسلام عزیز، به این اسلامی که عزیزتر از همه چیز به این مطلوبی که تو هستی، به این مقصودی که تو هستی، خدایا من برسم و این عنایت تو را می‌خواهم که گفتم معنایش بر می‌گردد به این که خدایا در این راه یک آن مرا به خودم وام‌گذار (اللهی) تو را می‌خواهیم. یک آن مرا به خودم وا بگذارد و لا روشن و لا در راه. معلوم است که تاریک می‌شود الان این جا روشن است. الان این لامپ‌ها الان نور اینجاست و اما همین نور احتیاج دارد به مبدء، احتیاج دارد به منبع برق، آن منبع برق، باید آن به آن به این لامپ‌ها نور بدهد تا اینجا نورانی بشود، ما هم در این حرکت‌مان آن به آن باید دست عنایت خدا روی سرمان باشد و الا تاریک هستیم و الا نابود هستیم، لذا اهدنا الصراط المستقیم یعنی خدایا هدایت کن دست عنایت روی سرمان باشد در این راهی که برایمان تعیین کردی که به کار ببریم و به مقصود برسیم به مطلوب برسیم، خوب! این راه، راه انبیاست، این راه، راه اولیاست، این راه، راه شهداست و این راه، راه افراد صالح و شایسته است.^۱

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
وَالضَّالِّينَ

۱. www.almazaheri.it/farsi

صراط مستقیمی که مطلوب عبد سالک است، راه کسانی است که خدای سبحان به آنان نعمت‌های معنوی عطا کرده است و آنان نه مورد غضب خدایند و نه گمراه. اینان همان پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحانند که خداوند نعمت نبوت، صدق، شهادت و صلاح را به آنان بخشیده و بهترین همسفران رهپویان صراط مستقیم هستند. صراط مستقیم یکی بیش نیست که هدایت شدگان، آن را به استقامت می‌پیمایند و دیگران کجراهه می‌روند؛ در نظام هستی چند راه وجود ندارد و هرگز کجراهه آفریده نشده است و از این رو اگر انسان گمراه نبود، نه کجراهه‌ای بود و نه ضلالت و غضب. از سوی خداوند جز خیر نازل نمی‌شود و غضب و گمراه ساختن او کیفری است، نه ابتدائی.

واژگان شناسی

انعام: مصدر باب افعال یعنی دادن نعمت و زیادت آن. این واژه از «نعمت» به کسر نون گرفته شده است. راغب گوید: نعمت، حالت خوش است.^۱ طبرسی نیز گوید: اصل آن مبالغه و زیادت است.^۲

مغضوب:

یعنی مورد خشم قرار گرفته، مفعول از «غضب یغصب». به معنای خشم و سخط و نقطه‌ی مقابل رحمت است.

۱. مفردات الفاظ قرآن، ص ۴۹۹.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۰.

ضالّین:

گمراهان، اسم فاعل از «ضَلَّ یَضِلُّ». ضلال و ضلالت به معنای انحراف از حق است.

تفسیر

در این آیه راه مورد نظر بنده مشخص می‌شود، لذا واژه‌ی صراط را منصوب می‌خوانند تا بدل از صراط مذکور، در آیه پیشین و یا صفت آن باشد. در معنی صراط گفته شد که راهی است بدور از انحراف به چپ یا راست. در اینجا بنده‌ی مؤمن که به شناخت خدا، در حد فهم و فکر خویش، نائل آمده و عبودیت او را پذیرفته و از وی طلب هدایت به راه راست کرده است، نظر به حساسیت امر و عظمت کار و نیز عدم آشنایی کامل به راه و رسم هدایت، از خداوند می‌خواهد تا او را به راه کسانی که به آنها نعمت داده هدایت فرماید، نه به راه کسانی که در «افراط و تفریط» دست و پا می‌زنند. به این ترتیب بنده‌ی مؤمن خط مشی خود را در برابر خطوط انحرافی مشخص می‌کند.

آنان که مشمول نعمت‌های بیکران الهی گشته‌اند، کیانند؟ آنها کسانی هستند که هوی و هوس آنها را به طاعت از شیطان نکشیده و در نهایت، زندگی جاوید و سعادت ابدی را بدست آورده‌اند و برتر از تمام این‌ها به رضوان خداوند نائل گشته‌اند. به مصداق آیه؛ نعمت داده شدگان چهار گروهند و همه در بهشت رفیقان و ندیمان یکدیگرند: پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان.

برخی تفسیرها این چهار گروه را نشانه‌ی چهار مرحله

گرفته‌اند و احتمال داده‌اند که شاید اشارات به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه‌ی انسانی سالم و مترقی و مؤمن باید به ترتیب این مراحل بوجود بیایند. مغضوبین کسانی هستند که در کفر پیشگی گزافه رفتند و با حق ستیزه کردند و به آیات خدا بی‌اعتنایی نشان دادند و دچار عذاب سخت و جاوید گشته‌اند.

طبرسی گوید: مصداق مغضوب علیهم در نزد تمام مفسران خاصه و عامه، یهود می‌باشند. ضالین (گمراهان) را نیز در روایات به نصاری تفسیر کرده‌اند.^۱

آیت الله مظاهری در فرق بین مغضوب علیهم و ضالین می‌فرماید: فرق مغضوب علیهم و ضالین یک اشتراک دارد هر دو یعنی غیر اسلام یک امتیاز دارد آنهایی که عنود و لجوجند اینها المغضوب علیهم هستند آنهایی که گمراه‌اند اما عنود و لجوج نیستند اینها الضالین هستند و خیلی از مردم، خیلی از انسان‌ها الان همین‌طور ضالین هستند اما اینها جهنم هم نمی‌روند ولی مثلاً اروپایی‌ها خیال نکنند همه‌شان جهنمی هستند آن عنودها، آن لجوج‌ها، زیرا بارها گفتم: جهنم آنهایی می‌روند که لجاجت کنند، دانسته پا روی حق بگذارند، جهنم جای آنهاست ولی آنهایی که ندانسته پا روی حق می‌گذارند، بر ایشان مشتبه شده، مستضعف هستند، مستضعف فکری، اینها بهشت نمی‌روند، اما جهنم هم نمی‌روند و یک جای همین جوری که حالا همین‌طور حالا دارند می‌چرخد در اروپا، در روز قیامت هم یک جایی هست که بچرخد، بهشت موعود نه اما جهنم هم نه، اینها می‌گویند

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۲۰.

ولا الضالین. لذا ضالین آنهایی که جهنم نمی‌روند اما گمراه هم هستند، بهشت نمی‌روند. المغضوب علیهم آنهایی که گمراهند جهنم هم می‌روند یعنی چون عنودند، لجوجند پا روی واقعیت گذاشتند، اینها جهنمی هستند، لذا المغضوب علیهم یعنی جهنمیان؛ ضالین یعنی آنهایی که بهشت نمی‌روند اما جهنم هم نمی‌روند، لذا معنی اینجور می‌شود: خدایا من بهشتی بشوم بهشتی حسابی، در راه اسلام در راه پیغمبر و ائمه طاهرین گمراه نباشم عنود و لجوج هم نباشم. این معنایش هست اما گفتم این دو تا بال در آخر کار آمد برای تولی و تبری. در حقیقت وقتی ما می‌گوییم «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» ایشان می‌گوید؛ الله اکبر. ما یک شعار می‌دهیم، اینکه بعضی‌ها از آن فرار می‌کنند، این شعار را در «غیر المغضوب علیهم ولا الضالین» می‌دهیم، حالا آنها بلد نیستند که از آن جا دیگر فرار کنند، لذا این مرگ بر آمریکا و زنده باد اسلام و اسلامیان که بعد از نماز می‌گوییم در حمد و سوره می‌گوییم: اهدنا الصراط المستقیم، خوب! تا اینجا مطلب تمام، «صراط الذین انعمت علیهم» یعنی زنده باد اسلام، زنده باد پیغمبر، ائمه طاهرین و روحانیت و هر که در خط اسلام است. «غیر المغضوب علیهم ولا الضالین» مرده باد آمریکا، مرده باد حزب صهیونیست، این را در خود حمد می‌خوانیم. حالا بعد از نمازمان هم دیگر خواستیم، فارسی می‌گوییم، عربیش را در حمد می‌گوییم. فارسی‌اش را بعد از نماز، حالا اصفهانی‌ها از آن فارسی فرار می‌کنند، مثلی که فرار می‌کند دیگر حسابی هیچ جا نیست، اینها هم بعضی‌شان به روز می‌گویند، فرار می‌کنند اما به طور

ناخودآگاه در حمدشان می‌خوانند «صراطَ الذین أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ
غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ».

این همان شعاری که ما می‌گوییم بعد از السلام علیکم و
رحمةُ الله و برکاته می‌گوییم و خیلی خوب شعاری است یعنی
تولی و تبری، این تولی و تبری همه جا باید باشد، در حمد باید
باشد، در نماز باید باشد، در خانمان باید باشد، در عملمان باید
باشد و بالاخره همه جا. هل الدین الا الحُبّ و البُغْض، شاید پنجاه
تا روایت بیشتر نقل می‌کند مرحوم کلینی در کافی که بگو زنده
باد اسلام، مرده باد آمریکا. بگو زنده باید این نظام و هر که تابعش
هست. مرده باد آمریکا و هر که ضد انقلاب، ضد ولایت فقیه، زنده
باد ولایت فقیه، مرده باد ضد ولایت فقیه، این هل الدین الا الحُبّ
و البغض، اینها معمولاً شعاری‌ها ما شعور است. ریشه اسلامی دارد
خیلی‌هایمان توجه به آن نداریم.^۱

آیت الله خویی (ره) می‌نویسد: گمراهان (ضالّین) کسانی
هستند که راهی جز طریق هدایت پیمودند و به هلاکت ابدی و
عذاب دائمی دچار آمدند، اما ایشان در شدت کفر با گروه
«مغضوب علیهم» فرق دارند، چون اینان اگر راه راست را در اثر
کوتاهی در بحث و فحص گم کردند، وقتی هم که حق آشکار
گشت، با آن به ستیزه پرداختند.

علت این که مفسّران، یهود و نصاری را به ترتیب مصداق
«مغضوب علیهم و ضالّین» دانسته‌اند به عملکرد و موضع‌گیری
آنان در قبال پیامبر ﷺ با علم به این که آن حضرت، پیغمبر حق

۱. www.almazaheri.ir/farsi

است و مقام و مرتبت وی را به نیکی می‌شناختند، کمر به دشمنی‌ها و کارشکنی‌ها با او و دین حقش بستند و حتی کوشیدند با همدست شدن با کفار بت پرست مکه، پیامبر ﷺ را از سر راه خود بردارند و نهضت آن حضرت را متوقف کنند. با این حال باید توجه داشت که تعبیر از یهود به «مغضوب علیهم» یا تعبیر از نصاری به «ضالین» از باب جری (تطبیق کلی بر فرد) است و نمی‌تواند این دو تعبیر را منحصر به این دو گروه دانست.

در هر حال در احادیث اسلامی نیز کراراً «مغضوب علیهم» به یهود و «ضالین» به منحرفان نصاری تفسیر شده است. نکته‌ی شایان توجه این که وقتی از غضب خدا سخن می‌گوئیم، باید عنایت داشته باشیم که کاربرد این واژه برای خدا نه آنچنان است که برای ما می‌باشد. چه غضب عبارت از حالتی است که در اثر عوامل مخصوصی به انسان عارض می‌گردد و همراه با تأثر و تغییر حالت است، اما در مورد خداوند که ذاتی ثابت و نامتغیر دارد، این تعریف صحیح نیست. لذا گفته‌اند، چون غضب در مورد خداوند بکار می‌رود، مراد از آن فقط انتقام است. در اصول کافی آمده است که چون از امام باقر علیه السلام در این باره پرسیدند، فرمود: غضب خدا، عقاب است و هر که پندارد خدا از حالی به حالی در می‌آید، او را با صفت مخلوق وصف کرده! بلکه خدا را چیزی تحریک نمی‌کند تا او را تغییر دهد.

همچنین در همان جا از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در جواب زندیقی فرمود: خشنودی خداوند ثواب او و سخط خداوند

انتقام اوست، بی‌آنکه چیزی در خداوند تأثیر کند و او را از حالی به حال دیگر در آورد. با توجه به آخرین آیه‌ی شریفه‌ی این سوره به درستی مشخص می‌گردد که راه‌هایی که انسان‌ها در کردار و ایمان‌شان طی می‌کنند، سه گونه است:

نخست: راهی است که خداوند آن را برای بندگانش آماده کرده و کسی در این راه گام می‌نهد که خداوند به فضل و احسانش او را هدایت کرده باشد.

دوم: راهی که گمراهان «ضالّین» در آن می‌روند.

سوم: راهی که «مغضوب علیهم» می‌پیمایند. خداوند در اینجا مغایرت راه راست را، با دو راه دیگر، نشان داده و بیان کرده است که سالک راه راست، جز سالک دو راه دیگر است. به این ترتیب معلوم می‌شود که هر کس از قدم نهادن در راه راست اجتناب ورزد، گریزی از بدبختی و شقاوت نخواهد داشت، به این صورت که یا گمراه خواهد شد و یا علاوه بر گمراهی مستحق غضب الهی نیز می‌گردد.^۱

استاد شهید مطهری با توجه به این آیه، مردم را در مقام عبودیت به سه نوع تقسیم می‌کند؛ یک دسته انسان‌هایی هستند که راه عبودیت را طی می‌کنند و به طوری که در ذیل کلمه الرَّحیم گفتیم: مشمول رحمت خاصهٔ پروردگار هستند و انعام بعد از انعام علی الدوام شامل حالشان می‌گردد و گویی احساس می‌کنند که دستی از غیب آنها را می‌کشد. این دسته همان مقربان درگاه الهی می‌باشند که در درجهٔ اول، انبیاء و اولیاء و

۱. البیان، ص ۵۲۳.

سپس افراد کامل انسان‌ها هستند و انسان باید همیشه آنها را جلو راه قرار دهد و به دنبال آنان قدم بردارد. در جمله اول، انسان راه آنان را از خداوند طلب می‌کند.

دسته دوم در مقابل دسته اول‌اند و به جای خدا غیر خدا را پرستش کرده‌اند و خدا را عصیان نموده‌اند. اینان نیز آثار اعمال‌شان یکی بعد از دیگری در وجودشان ظهور کرده و همچون دستی آنان را از راه راست دائماً دورتر می‌سازد و به جای آنکه مانند گروه اول به سوی خداوند بالا روند و مورد انعام‌های پی‌درپی پروردگار قرار گیرند مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته و به کلی راه کمال از دستشان در رفته و به دره هولناک شقاوت سقوط می‌کنند (وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى) (طه ۸۱). اینها در حقیقت انسان‌هایی هستند که به جای اینکه راه انسانیت را طی کنند، به راه‌های حیوانی می‌روند؛ انسانیت‌شان مسخ گردیده و به جای آنکه پیش بروند عقب‌گرد می‌کنند. قرآن از اینها به الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ تعبیر می‌کند.

در این میان گروه سوم هستند مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَهِي هُوَ لَا إِلَهِي هُوَ لَا إِلَهِي هُوَ (نساء ۱۴۳) راه معین و مشخصی در پیش ندارند، متحیر و سرگردان‌اند، هر لحظه راهی را پیش گرفته و به جایی نمی‌رسند. قرآن از اینها به «الضَّالِّينَ» یاد می‌کند.

ما که می‌گوییم: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ، یعنی:

بار خدایا! راه راست را به ما بنمای، آن راهی که راه اولیاء و راستان و پاکان درگاه توست، آنان که همواره مشمول انعام‌های

پی‌درپی تو هستند، نه راه بندگانی مسخ شده و از انسانیت بیگانه گشته که مورد غضب تو قرار دارند، و نه راه مردمی که حیران و سرگردان‌اند و هر لحظه به شکلی درآمده و با گروهی در می‌آمیزند.^۱

جمع بندی

اکنون که کار شرح و تفسیر این سوره به پایان رسید، بد نیست به صورت فشرده جمع‌بندی مرحوم علامه طباطبائی (ره) را که در پایان تفسیر سوره‌ی حمد ذکر کرده و سپس به مقایسه‌ی آن با مفاهیم موجود در عبادات دیگر مذاهب پرداخته است، اشاره کنیم، وی می‌فرماید: گفتیم که این سوره کلام خداوند است، اما به نیابت از طرف بنده‌اش. این سوره زبان حال بنده است در مقام عبادت و اظهار عبودیت که چگونه خدا را بستاید و نسبت به او اظهار بندگی کند. از همین رو می‌توان گفت که این سوره اصلاً برای عبادت نازل شده و در قرآن سوره‌ای همانند آن یافت نمی‌شود. منظور من از گفتن این سخن چند نکته است:

نخست این که: سوره‌ی مورد بحث از اول تا به آخر کلام خداست، اما در مقام نیابت از بنده‌ای و این که وقتی بنده، روی به درگاه او می‌کند و خود را در مقام عبودیت قرار می‌دهد چه بگوید؟

دوم این که: این سوره به دو بخش تقسیم شده، نیمی از آن

۱. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۵۱-۵۲.

برای خداست و نیم دیگر برای بنده خدا. در عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «خداوند این سوره (حمد) را به دو نیم گرداند، نیمی برای خودش و نیمی برای بنده اش. وقتی بنده اش گوید: الحمد لله رب العالمین خدا فرماید: بنده ام مرا ستود و چون بگوید: «اهدنا الصراط المستقیم»، فرماید: این از آن بنده ی من است و بنده ام را راست هر آنچه را خواست».

سوم این که: این سوره در برگیرنده ی کلیه معارف قرآنی است و با همه اختصار و ایجازی که از آن برخوردار است به تمام معارف قرآنی اشاره دارد. چرا که قرآن با آن وسعت دامنه ای که در معارف اصولش و نیز در فروعاتش که از آن اصول متفرع شده، دارد. از اخلاقیات گرفته تا احکام و از عباداتش گرفته تا سیاسیات و اجتماعیات و وعده ها و وعیدها و داستان ها و امثال و عبرت هایش ... همه و همه به چند اصل بر می گردد و از آن چند ریشه سر بر می زند: اول توحید، دوم نبوت و سوم معاد و فروعات آن و چهارم هدایت بندگان به سوی آنچه که مایه ی صلاح دنیا و آخرت شان است. این سوره با تمام ایجاز و اختصار مشتمل، بر این چند اصل است و با کوتاه ترین و روشن ترین بیان به آنها اشاره کرده است.^۱

آیت الله خویی (ره) نیز غایات این سوره را چنین دسته بندی می کند:

۱- بیان حصر عبادت در خدای سبحان و ایمان به معاد و حشر که این خود بلندترین هدف از ارسال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱. لمیزان، ج ۱، ص ۳۹-۴۰.

انزال قرآن کریم به شمار می‌رود.

۲- تلقین این مطلب به بندگان که با زبان و دل خویش بگویند: «ایک نعبد و ایک نستعین».

۳- اشاره به احوال بشر پس از ارسال رُسل و انزال کتب و اتمام حجت بر آنها و این که به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اوّل: کسانی که عنایت الهی و نعم قدسیّه شامل آنان شده و به «صراط مستقیم» هدایت شده‌اند و آن راه را پیموده‌اند تا این که به مقصد مطلوب خویش رسیده‌اند و هرگز از این راه به چپ و راست منحرف نشده‌اند. دسته‌ی دوّم: کسانی که راه را گم کردند و به راست یا چپ منحرف شدند، اما با حق سر به لجاجت برداشتند و گرچه بخاطر کوتاهی و تقصیری که کرده بودند، گمراه شدند و می‌پندارند که دین راستین؛ یعنی، همان که هم اکنون پیروش هستند و «صراط مستقیم» هم یعنی همین راهی که الان در آن گام بر می‌دارند؟! دسته‌ی سوّم: کسانی هستند که حب مال و جاه آنان را به عناد و لجاجت با حق سوق می‌دهد، برای اینان فرقی نمی‌کند که حق را بشناسند یا نه! در هر دو حال حق ستیزند.

۴- تلقین بندگان به این که از او هدایت بطلبند و بگویند: اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین» و از او بخواهند که هدایت خود را که ویژه‌ی بندگان با ایمانش می‌باشد، بر ایشان ارزانی بدارد و آنان را در زمره‌ی کسانی قرار دهد که بر آنها نعمت عنایت داشته است و از پیمودن راه دو گروه: «مغضوب علیهم» و «الضالین»

دور گردند.^۱

امام خمینی در جمع‌بندی سوره حمد می‌فرماید: بدان که سوره مبارکه «حمد» چنانچه مشتمل است به جمیع مراتب وجود، مشتمل است به جمیع مراتب سلوک، و مشتمل است به طریق اشاره - به جمیع مقاصد قرآن. و غور در این مطالب گرچه محتاج است به بسطی تام و منطقی غیر از این منطق، ولی اشاره به هر یک از آنها خالی از فایده بل فوایدی برای اصحاب معرفت و یقین نیست. پس، در مقام اول گوییم که ممکن است بسم الله الرحمن الرحیم اشاره به تمام دایره وجود و دو قوس نزول و صعود باشد. پس، «اسم الله» مقام احدیت قبض و بسط، و «رحمن» مقام بسط و ظهور است، که قوس نزول است؛ و «رحیم» مقام قبض و بطون است، که قوس صعود است. و الحمد لله اشاره توان بود به عالم جبروت و ملکوت اعلی که حقایق آنها محامد مطلقه‌اند. و رب العالمین به مناسبت «تربیت» و «عالمین»، که مقام سوائت است، اشاره توان بود به عوالم طبیعت که به جوهر ذات متحرک و متصرّم و در تحت تربیت است. و مالکِ یوم الدّین اشاره به مقام وحدت و قهاریت و رجوع دایره وجود است. و تا اینجا تمام دایره وجود نزولاً و صعوداً ختم شود.

و در مقام دوم گوییم که «استعاذه» که مستحب است اشاره شاید باشد به ترک غیر حق و فرار از سلطنت شیطانیه. و چون این، مقدمه مقامات است نه جزء مقامات زیرا که تخلیه مقدمه تخلیه است و با لذات از مقامات کمالیه نیست از این جهت،

۱. البیان، ص ۴۴۷-۴۵۰ (با تلخیص)

استعاذه جزء سوره نیست، بلکه مقدمه دخول در آن است. و «تسمیه» اشاره شاید باشد به مقام توحید فعلی و ذاتی، و جمع بین هر دو. و الحمد لله تا رب العالمین شاید اشاره باشد به توحید فعلی. و مالک يوم الدين اشاره به فناى تام و توحید ذاتی. و از اِيَّاكَ نَعْبُدُ شروع شود به حالت صحو و رجوع. و به عبارت دیگر، «استعاذه» سفر از خلق است به حق و خروج از بیت نفس است. و «تسمیه» اشاره به تحقق به حقانیت است پس از خلع از خلقیت و عالم کثرت. و الحمد تا رب العالمین اشاره دارد به سفر از حق بالحق فی الحق. و در مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ تمام شود این سفر. و در اِيَّاكَ نَعْبُدُ سفر از حق به خلق به حصول صحو و رجوع شروع شود. و در اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ این سفر به اتمام رسد.

و در مقام سوم گوئیم که این سوره شریفه مشتمل است بر عمده مقاصد الهیه در قرآن شریف؛ زیرا که اصل مقاصد قرآن تکمیل معرفه الله و تحصیل توحیدات ثلاثه، و رابطه ما بین حق و خلق، و کیفیّت سلوک الی الله، و کیفیّت رجوع رقایق به حقیقه الحقایق، و معرفتی تجلیات الهیه جمعاً و تفضیلاً و فرداً و ترکیباً، و ارشاد خلق سلوکاً و تحقیقاً، و تعلیم عباد علماً و عملاً و عرفاناً و شهوداً؛ و جمیع این حقایق در این سوره شریفه با کمال و جازت و اختصاری که دارد، موجود است.

پس، این سوره شریفه «فاتحه الكتاب» و «أم الكتاب»، و صورت اجمالیه‌ای از مقاصد قرآن است. و چون جمیع کتاب الهی برگشت به مقصد واحد کند و آن حقیقت توحید است، که غایت همه نبوّات و نهایت مقاصد همه انبیای عظام علیهم السلام است، و حقایق و

سرایر توحید در آیه مبارکه بسم الله منطوی است؛ پس، این آیه شریفه اعظم آیات الهیه و مشتمل بر تمام مقاصد کتاب الهی است، چنانچه در حدیث شریف وارد است. و چون «باء» ظهور توحید، و نقطه تحت الباء سرّ آن است، تمام کتاب ظهوراً و سرّاً در آن «باء» موجود است. و انسان کامل یعنی وجود مبارک علوی علیه الصّلاه و السلام همان نقطه سرّ توحید است؛ و در عالم آیه‌ای بزرگتر از آن وجود مبارک نیست پس از رسول ختمی ﷺ، چنانچه در حدیث شریف وارد است.^۱

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۸۳-۸۵.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- بحرانی؛ سیدهاشم (حسینی): تفسير البرهان؛ قم: موسسه مطبوعات اسماعيليان، بی تا.
- ۳- حسینی شاهمرادی، قدرت اله، تفسير فاتحه الكتاب؛ تهران، مكتبه الامام اميرالمؤمنين العامه، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.
- ۴- جوادى آملی، تسنیم، قم: أسراء، نوبت اول
- ۵- حویزی، ابن جمعه؛ نورالثقلین؛ قم: مطبعة العلمیه، بی تا.
- ۶- خمینی، روح الله، تفسير سوره حمد، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ پنجم ۱۳۸۷.
- ۷- خمینی، مصطفی؛ تفسير القرآن الکریم؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چاپ اول ۱۳۶۲ هـ. ش.
- ۸- خوئی؛ البيان فى علوم القرآن؛ نجف، المطبعة العلمیه، بی تا.
- ۹- راغب اصفهانی، المفردات القرآن: ترجمه و تحقيق غلامرضا خسروی حسنى؛ انتشارات مرتضوى، نوبت دوم، ۱۳۷۴

هـ ش.

- ۱۰- زمخشری، جارالله محمود؛ الکشاف عن حقایق ...،
الناشر، مکتب العلوم الاسلامی، الطبعة اولی ۱۴۱۶ ق.
- ۱۱- سیوطی، جلال الدین؛ الاتقان فی علوم القرآن؛
ترجمه‌ی حائری قزوینی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ ش.
- ۱۲- طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان؛ ترجمه سید
محمدباقر موسوی همدانی؛ قم: بنیاد علمی و فرهنگی علامه
طباطبایی ۱۳۶۳ هـ ش.
- ۱۳- طبرسی، فضل بن حسن (امین الاسلام)، مجمع‌البیان
فی علوم القرآن؛ تصحیح رسولی محلاتی، تهران: اسلامیة، بی‌تا.
- ۱۴- عیاشی، محمدبن مسعود؛ تفسیر عیاشی؛ تصحیح
رسولی محلاتی؛ تهران: اسلامیة، بی‌تا.
- ۱۵- قرشی، علی‌اکبر؛ قاموس قرآن، قم: دارالکتب الاسلامیه،
چاپ سوم، بی‌تا.
- ۱۶- کلینی، محمدبن یعقوب؛ کافی؛ قم: دارالکتب الاسلامیه،
چاپ سوم، بی‌تا.
- ۱۷- مجلسی، محمدتقی؛ بحارالانوار؛ بیروت: موسسه‌ی
الوفاء؛ الطبعة الثانیة، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۸- مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ
بیست و ششم ۱۳۸۹.
- ۱۹- مظاهری، شیخ حسین، تفسیر سوره حمد، از سایت
دفتر آیت الله العظمی مظاهری www.almazaheri.ir
- ۲۰- مکارم شیرازی؛ ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دارالکتب

الاسلامیه، نوبت سیزدهم، ۱۳۷۳، هـ.ش.

۲۱- نهج البلاغه، ترجمه‌ی فیض الاسلام، تهران، ۱۳۹۲ هـ.ق

برابر ۱۳۵۱ هـ.ش.